

کاشنیت دوم

۵۴۰ بر جای نیت عدول از عین بسوی حق اندر آن احوال مختلفه و قال امیرالمؤمنین علیه السلام یا اعداءکم منکم فان حفظکم الله منکم
یعنی یا اعدایان تو دین تو است پس احتیاط کن برای این خود بسپرد و تو ای رفیق الصادق فی حدیث که طریقی است با الاحتیاط بطریق
اخذ و لکن ما یجوز له فی غیره بسبب این کسی که احتیاط را در امور خود بسته که بتوانی در دیگر لازم مسابه که واجب باشد برای نیت
صرفت اینکه او را که تقلید میکند جمیع مطلق است در این سخن نیست برای او چونکه ظاهر است پس لازم است که تکلیف او با آنچه ثابت
در عین است تکلیف او بصرفت احکم در وقت تند و جمیع دلیل میت چشم است که حکم کرده اند بطلان احکام مجتهد در وقت که
و عدم جواز عمل مقلد بان احکام پس لازم است ایشان را که بر هر دو حق باطل شود و حلال حسرت شود بدون کسی نیز از صورت شخصی که در آن
نیکند عمل و نفس بر چیز دین است و با وجود عدم تفسیر بر صورت سوال است و امام و روایت احکام بر فرق است در این مقام
با آنچه بر وجه حق است باطل شود بر کسی و آنچه باطل بود بسبب فوت فائز پس حق نیست و دیگر قول یا مستلزم این است که جمیع
نباشد برای کسی بلکه اجتناب از عمل کردن جنس صحیح میرسد که مطلق شده باشد و میسکن مطلق شده باشد بجهت آن نفس یا رسید
باشد با و دیگر مطلق شده باشد بجهت او بلکه واجب باشد ترک آن بلکه ترک در طرح بسو قرض و عمل نقیض صاحب بلکه در آنجا
او باصل برائی یا استصحابی یا عمومی یا اطلاق یا استخوان است لازم باطلت قلنا کذا کذا لکن الله عز و جل و انما نیت اندر حق
مصرم و عمل کردن نقیض غیر مصرم - دلیل میت چشم است که اجتناب برین نیامده است از جهت صحت بجهت اشفاق پیش
مزدت نسبت ایشان بر اینکندنی بود و جمیع بزرگ و تصریح کرده است این علم الهی در مشافعی و حلاله علی در تزیین و غیر آنجا
و غیر اینها هر چه میسر نیامده است از این بیت پس آن باطلت دلیل اخبار سواره مورد مستفید تقلید که عزرا ن شده و یک
از ابواب اصول کافی در اصول و کبر از چهار اقله جلت و محاسن و غیر آنها پس اجتناب نفس مستانج فیه باطلت و سنگ نیت اگر
کسی مطلق باشد با حقا و انما سید دفع نموده در کتب اعتقادیه کلامیه و دست داشته باشد در اخبار مصرم پس مایل کند در حد
این تفسیر متن بقوله الله تعالی **فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ** و دیگر اگر کسی میرت نظر کند با حکام شرح میدهد که بسیاری از هشیا متواتر
مختلف است احکام آنها بسیاری از هشیا متواتر است متواتر در احکام پس جایز نیست اینکه وضع شود برای احکام قواعد
کلیه و ضوابطی که استخراج شود از آنها مشرب است و خواهر ضمیمه استصحاب حکم و غیر آنها از آنچه مذکور است در محل خود و این دلیل است
که آورده اند برای ابطال قیاس بعد از تأمل معلومست که آن شامل جمیع مدارک غلبه است دلیل میت چشم است که
کردن اجتناب مستانج فیه عینی یا کمالی جناب برود بسبب همچنین واجب کردن تقلید یعنی جامع شدن نقیض مجتهد و قبول آدما
از بدون دلیل از برای مقصد بنا بر اینستانی یعنی اجتناب او واجب گفتنی دانستن لازم گردنت تکلیف چیز را که ثابت شده
تکلیف با بجهت مستی اوله مذکوره آنها که خود باطل میشود بعد از آن فانی میکند آنها را بر این قاطعه و نفوس کتاب و مشرب
فانی شدن سر بر در شور و زار و تکلیف نمودن است آنچه تکلیف نموده است خدای تو بسندگان خود را با و فانی کند تکلیف
چنانچه اوله مصوم است و قوله تم حکایت از رسول ما خود در مقام تقریر و اثبات بر او و ما انما نیت الحکفیت یعنی چشم
من از تکلیف زیاد کندگان و دیگر احادیث توبه بتوا بصیحه و اذات کرده اند بر محال بودن مجتهد مطلق که مستقل باشد در وقت
جمیع احکام و اینکه نیت اند آنها را کلاماً مضمناً مکر امام و الا لازم میاید تساوی رئیس امر و مسرع اما تجزئی اجتناب از تکلیف فیه است
نزد آنها مکن نیت اما او دعای اطاع و او دعای دلیل گردند بر عمل نقیض مجتهد مطلق خبر از و دلیل می ام اینست که محتقان
گفته اند که هر دو مشرب متساویه و غیر من است بالذات مشرب است بالذات و اینها ضرورت است اما مشرب است مشربیت

با عدم وجود حق در حقیقت زنی است از او پاک تا قدری که عقل نتواند آن را تمام بسپارد بر این علم بسپارد نسبت به عدم کمال نیست پس
 عدم در اصل است در حقیقت حق و مقوم اینست است زیرا که حق حق نمی شود مگر با احتمال خلاف از این جهت متصف می شود با اینست
 بلکن بر آن چنانکه سبب نشود و از او علم بسپارد پس اگر کسی برگاه واقع شود تکلیف حق را لازم کند که اگر کرده باشد خداستایی چنانکه
 باینسان شده و در امر غیر مستلزم همای با دست معضای بیشتر است و موصوف می شود با اینستایی با او پس صحیح نیست اینست
 تکلیف بلکن با جهادی در نفس احکام بسپارد و گفته است است و انظاره از ساطعها لیس در کلام خود این جهت نیست که شرفانی
 نیست بلکه آن امر صدمی است یا عدم کمال است بلکه وجودی بسپارد حیاست یا شرفانی باشد یا شرفانی باشد
 محاسن الا موجود عقید زیرا که وجودی باعث نشود عدم خود را و در کمال خود را زیرا که شرفانی در این که هیچ است
 ظاهر است کالی خود را در جائز است باز که شرفانی باشد زیرا که شرفانی در عبادت است از این جهت که آن غیر از کالی را
 کالات او بدین است اینک اگر فانی کند او را در کالی با کالات او برابر آید شرفانی و برای او پس معلوم شد که نیست شرفانی
 آن عدم در فانی کردن او در خود آن امر وجودی مگر با عدمش از این جهت که فانی بودی خود در حال شرفانی و استوار نمودی با خواهی
 در این عالم می بانی که بسپارد اطلاق می شود با عدمش است یا نمودی بسپارد عدم پس صورت و وجه بسپارد خود
 امثال آنها صدمات محضه است یا شرفانی مگر با عدمش و کالات خود مثل سوا که شرفانی است و کالات
 نفس انبساط در حق که شرفانی است اطلاق در میر مثل مثل و صحن و اسراف و جهل مگر با انبساط قیوم مثل با در شرفانی
 و ظلم و شرفانی آنها از اقام و حسن از غیر آنها پس شخص که مگر با انبساط شرفانی خود وجود خود شرفانی بلکه کالات شرفانی
 امور دیگر از حیثانی و نفسانی در جهت باعث شدن آنها با عدمش شرفانی بلکه و دیگر آنکه بسپارد تکلیف عرض از او را
 بر او مگر با است غلایا تر که و احکام اجتهادی نیستند غیر مطابقت بر او شرفانی در صورت خطا پس باقی می ماند تکلیف در آن مثل
 که واقع شده است خطا در حکم او با عرض بر برگاه نسبت داده شود و نجاتی لازم آید تکلیف کردن بدون شرفانی در آن خارج
 شد نیست از جهت بسپارد و اگر نمی شود ارض خالی شود و تکلیف نمی تکلیف خود بسپارد شرفانی در آن نفس در شرفانی
 عرضی که مستحق باشد از شرفانی زیرا که تکلیف کرده است با او و دیگر آنکه حق زایل شود بعد از ترک چنانچه تصریح نموده است با او
 بسپارد و اجتهادین پس اعمالی که شرفانی است با او بسپارد فاء او زیرا که محالست تمام معلول بعد از فناء علت است
 اگر مقصود از عمل بها حقیقت حق است با حقیقت عمل کنند در اطوار خود مگر بر رنج و شرفانی شرفانی شرفانی شرفانی شرفانی
 بدون امکان جانی که محال است پس فایده ندارد زیرا که شرفانی در محال امکانی بدون چنانچه در فناء دین بر آن یک علم باقی
 بسپارد و محالست اینکه عدم شود معلول با وجود تعالی علت او اینست که علم بسپارد و شرفانی بسپارد بسپارد بسپارد
 چنانکه مبرهن شده است بسپارد پس اعمالی که شرفانی است محالست آنها با بقا حقیقت علم که علت آنهاست باقی است
 علم بسپارد بسپارد بسپارد بسپارد بسپارد بسپارد بسپارد بسپارد بسپارد بسپارد بسپارد بسپارد بسپارد بسپارد
 خلاف الا با بسپارد شرفانی شرفانی شرفانی شرفانی شرفانی شرفانی شرفانی شرفانی شرفانی شرفانی شرفانی شرفانی
 خلف است پس ثابت شد که حقیقتی احتمال خلاف غیر جز مقتضی به چنانست حقیقت حق مرکب است از این دو مرکب بسپارد
 از فاء بسپارد احتمال ترکیب او در بودم فصل بسپارد بسپارد بسپارد بسپارد بسپارد بسپارد بسپارد بسپارد بسپارد
 قالب ترکیبی صاحب شود با بسپارد بسپارد بسپارد بسپارد بسپارد بسپارد بسپارد بسپارد بسپارد بسپارد بسپارد بسپارد

کلمه پنجم

(۵۱۲) و این طلب اشاره فرموده بقوله *وَقَدْ عَلِمْنَا إِلَىٰ مَا نَعْمَلُونَ مِنْ خَيْرٍ بِحَسْبَابِ عِلْمٍ* و این خبر می آید بر روی آنچه کرده اند از بس عمل
 پس که در این علم او را آوده نامی پیشید زیرا که بیای آن اجزائی است که متفرق شوند بعد از ترکیب و استیام آنها و این دلالت دارد
 اینکه عمل آنها ترکیب مستخرج بوده است بر اصل ترکیب حتی پس تخمین که بیضا متفرق گردد زیرا که چنانچه اشاره فرموده بود
عَزَّ وَجَلَّ قَدْ نَبَّيْتُكُمْ بِالْكَافِرِينَ أَهْلًا الْكَافِرِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَالْمَعْرُوفَةُ الْقَدِيمَةُ بِحَسْبَابِ عِلْمٍ و این خبر در کتب
 می کنند و اشاره فرموده بر اصل عالمان و عالمان و عارفان قبول نمودند *فَلَمَّا نَبَّيْتُكُمْ بِالْكَافِرِينَ* یعنی که از آن خبر دادیم
 یعنی که از ایشان می شناسید در پیش روی ایشان و دست است ایشان در روشن است اینکه فریبده انجیده است آن علی است
 که متوجه بر علم بیضا و قبول خود *لَتَبْدَأَنَّ تَقِيْعَكَ الْكَلِمَةُ الْكَلِيمَةُ وَالْحَمَلُ الصَّالِحُ بِرَفْعِهِ* یعنی بر روی او
 صورت میکند کلمات پاکیزه و عمل صالح را بنده میگرداند و معلومست اینکه اسان اصلی عمل باطاعت و بالانورد بر روی او مگر بیضا و این
 ظاهر میشود برای اهل نقل نه لعیاده و تغییر معنی بخوشدن کنایان صاحب علم و اعتقاد مستقیم درجه اعمال صاحب عمل و اعتقاد مستقیم چیزی
 گفته زیرا کسی مثل شخصی خسیس بر آنکه مراد از بقای علم بقای حقیقت است در روح انسانی بهر اینکه هر چه است خوردش بر روی او
 بر آن است که عدم غیر معقول غیر مفروض مگر بالعرض زیرا که آن فرع وجود است پس شیئی اگر ترکیب باشد عدم در آن محال است
 و پیشین نظام است اگر بیضا باشد یعنی بیضا انسانی نه چنین پس منتقم شود بصورت عرض و جوهر هر چه در آن صورت و غیر
 پس اندام آنها بیضا و است از ماده و محل خود پس اندام آنها نیز مستقیم است لیکن اندام ترکیبات سهل است و انتقال آنها
 در تصور و انبساط حقیقی که بر می باشد از هر ماده بلکه از هر چه در خواهد عقلی و خواه حسی فیض از مروج و محل چگونه منتقل شود و اندام
 و چه طریق همیه شود هر گاه جایز باشد فحای علم پس از این جایز باشد که مشهور شود مؤمن که وفات کرده باشد
 بر ایمان کامل سلوب لایمان و فایده صفت ایمان در این وقت مرتفع شود و ثواب از ایمان و اگر نفسش شود این پس با فانی شود
 لذت در این غیره و اول محالست زیرا که شیئی حقیقی که در فحای خود را و اگر متقنی فحای خود بود قبول نمیدود و در این شود مستقیم و اول
 ممکن بود و این خلقت ثانی که منعدم شود غیره پس خالی از این نیست که عدمی معدوم کرد و او را و این محالست زیرا که عدم نیست که شیئی
 سبب نسبت نیست چه اینکه نیست کردن فعلی است از شیئی بوجود و فعل عدم محالست زیرا که عدم چنانکه خودشن فعل نیست از ذات نقص
 و چنان فعل نیست زیرا که فعل با اثر است عدم با اثر نیست و چنانکه نیست که با منعدم شود سبب علاری شدن ضدی زیرا که شرط تقاضا
 طریقی صفتین است در موضع یا فعل واحد بنا بر اختلاف و در قول حال آنکه فعلی شد اینها از بیضا و جایز نیست که معدوم شود با فحای
 شرطی زیرا که شرطی نیست برای او چونکه عین او کامل بود و ایجاد است زیرا که خودشن بیضا است پس متاثر شدن با فایده خلقت خود
 مؤثر نیست شرطی بلکه واجب است تا در است برای وجود او و بی ظهور او در عالم حسی مشروط است بتیاس شدن او در تقاضای از برای
 قبول علم آن چنانکه نور نیست از نورانی بیضا و لیکن مشروط وجود حسی و ظهور غیر از شرط وجود حسی است پس هر گاه مراد از فحای او غیر
 دوست از عالم حسی مقتضای طلوع او از مغرب خود در اقی عالم ارواح چنانکه این است معنی صورت عیسی در نزد ما و لازم ندارد که
 وجود حسی فحای او را با تقاضای پس به نسبت که مشروط است در نزد او پس موجود نه نزد عقل پس تقیم اگر از اهل نمی و مشاش
 از کسانی که گفته است در حق ایشان *بَلَّغْنَا كَلِمَاتِنَا لِقَوْمٍ لَعِينٍ* یعنی بلکه تمیز کرده است عدم احاطه بکلمه او بعد از این خبر
 متنافر بود که کلمات این کتاب مصداقاً از قولان آنجا جاری مسطور و بعضی دیگر آنست که در کتاب اخبار این که گویند

حرف للام

عَلَيْكَ اللَّهُ عَلَى تَحْقِيقِ ذَلِكَ الْكَلِمَةِ
 زکریا معارف آگاهی میان محمد حسدی لغت الفتی
 برای در پیش شخصی معرفت اندیش مجدد متبادر گویند و ستان بود کن بجای که گویند کابل سیاحت کرده اند هر کس که نوشته شود
 به خرفنی خوش بدست آورده بود و با کشته طوایف فتنه محبت نوده مسرت با محققان قوم مجریده بود و با نسرت متحد
 نشسته و بر خود ستاده برینا کثر فضایل آراسته بود و بالاخره از انجای ندان میزد در گوشه گردیده و جاه تسلیم در رضا و فقر و قناعت شیدا
 و جاه صدق و صفا از کف ساقی پر برینا نوشید بود در علوم غریبه و فنون عجیب بنیاد نهاد برینوچکات و طلسمات و جادو
 که اکب غیره قادر بود تا در احوال آنها هرگز نیامد و در اوقات گرامی خود را در تحصیل اخبار ابدیه میگذرانید و مسرور
 گرانایه را تکمیل باطن و عجب بهره با انجام میرسانید و در ذی قفسیر عرض نمود که کثر انون چیست در جواب فرمود که نفس امارات
 یکی جلوی او بگریختگی و آنچه جلویست بر وقت بطارست حسن متابعت نبی صوابی و اختلاف جنده و احوال پسندیده و نیست
 و مجاهدت بر وقت قساره او شریعت مقدمه آنچه از خوارق عادات از صاحب اینحال ظاهر کرد و آنرا گرفتار کند و
 سفلی بر وقت با اعمال شیاطانی از خلاف شریعت غرارت میسازد عقیده نبودن با او را در توانی مشغول شدن به بعضی ملامت
 که آنچه خرفی عادات از صاحب اینحال برود کند کفر است در احوال کینه مجروده سوزان این تحول خواهد بود و اصل آن شرط
 به شرط است اول خواندن کلمات چند بر فنی که باشد و دوم عمل کردن در آن کلمات چند نماید و جسمی چند بخورد کند با ک
 بود نماید با کلمه و فن نماید و با بدن نماند و یا بخورد نماید و یا بر باد و بسند و یا بنویسد و بعضی بر جامه بنویسد یکی به نهادن زعفران
 ضعیف نماید در در احوال از وقت بحر خرمی غریب شاه که کرده است بعضی از آنکه در ضمن خواندن کتاب مذکور ظاهر شد و دیگر
 که در فراتست چه فریاد بود در سینه آن چه بیان نماید در جواب فرمود که فراتست در نوع است شرمی و فراتست یکی آقا
 شری عبادت است از که در مسندت که نفس تصفیه و تقوی و عجب خفت از من بصیرت بر تفع شود اما مالکست بخود چنین سینه
 کرده و در هر که کرد و فراتست حقیقی بر احوال او اطلاع باید نظم هر دل که منظم نگرید باید سپاسند جلوه کمال فراتست
 اَقْوَامُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ تَطَهَّرُوا بِوَدَائِهِ بِرِغَابِ لَاتِ تَامِدُ و در آن فراتست یکی در آن جهان باشد که حکما را
 تجرید در یافته اند و دلایل آنرا از کمال و سبب صورت نیست مشاهده نموده کسب از استاده در کتب حکما و یونان در میان حکما
 عرب نیز مشهور است در رد کار نوشته و آن حکما همه اکثر بار کتابی در فن فراتست یافت کرده بودند نوشته و آن مجاوره و حکما
 مطالعه نمودی و اندوی آن حکم فرمودی آورده اند که در کوناه بالای نزد نوشته و آن در آنکه ظلم نموده که مردمی ستم رسیده نوشته و آن
 فرمود که در نوع میگردی چند آنکه حکما گفته اند که هر که کوناه قاست بخود خیره و دیگر که ستمگر باشد پس این رسیده اگر است ستم رسیده
 و چون شخص نماند چنان بود ظلم فراتست فیده دل بر کشاید هر جا هر چه باشد و انابه در شده صدای ستم علی جوانی
 و غیره از احوال ارباب حکمت در باب فراتست سائل نوشته اند فضلی از اقوال ایشان که در سینه با نرید پیش ارباب و فن رسیده
 حکما فرموده اند سر بر رک و دلیل عت عالی است در سر خود دلیل کم عقلی است عمومی درشت بنین دلیل شجاعت است عمومی
 بسیار در پشت و دلیل عت شرف است کثرت مری در شانه دلیل عت است بکن از شجاعت عالی نباشد عمومی بیدر بشکوه
 سینه و دلیل عت است باشد بر فویشن از حالات انضیب با احوال فیه وقت موی حالات بر کثرت و فراتست و لطافت بکن
 در کت سرخ انشی دلیل کثرت خون و جنون و کثرت شجاعت است در کت سرخ و غیره عت و دلیل است با صحن است کت سرخ صافی دلیل
 جاست در کت سرخ سببایی باز روی دلیل اخلاق بر روی است در کت سرخ و دلیل فلان است در کت سرخ و سبب و صدای بلبل

در این کتاب از کتب معتبره است
 و در این کتاب از کتب معتبره است

مفاد است در کتب معتبره است
 و در این کتاب از کتب معتبره است

گلشن بیت دسیم

(۵۲۲) عدالت است پیشانی تنگ و پس خست نماندانی است پیشانی که بر او عرق بنشیند دلیل مخالفت نمانداریست و پیشانی بزرگ
 علامت کمالی است پیشانی کشاده تر تا خوبست چمن در پیشانی دلیل غلبت است اموی مجد بسیار مطلوب است و قرن باریک
 دلیل خست خفت در روی بزرگ است ایمل کالی و جالی است در روی تنگ کم گوشت ایمل خضم و لطافت طبع و اتمام نمودن در کارهای
 مردم است در روی بسیار گرد علامت جل است در روی دراز باریک علامت بیبری است در روی بزرگ است ایمل کالی است در روی
 بسیار درود و دلیل میگاریست و چاه پرسی و اگر بسیار حال باشد در غلبت اعدا دل مزاج است در روی کشاده و دلیل خلق بگوست
 در روی ترش و دلیل خلق بد است در روی نازجو دراز و قدم آبد و غیره در روی در بسم کشیده و دلیل افعال بد است چشم سیاه علامت است
 و چشم میگون و دلیل صاف است چشم درشت برآده و دلیل بی حیوانی و بی شرمی و چشم ازرق و دلیل مکر و جلد است بی بزرگت و با
 نافت است یعنی بند و اندک کنج و دلیل شایع است یعنی میاز علامت خرابی است و گوش بندک و دلیل درازی حسره و خشم
 و گوش کوچک و دلیل خاست است و گوش میان و دلیل قوت محافظت است نه بنده مبارکت لیکن عالی از حافت نباشد و نه
 میان و دلیل حکمت و اوصاف حمیده باطن است نه که گناه و دلیل شرارت و عداوت بدل کسبته که قرن است آواز بخند و سطر و دلیل
 شایع است آواز باریک و دلیل خوف و آواز میان و دلیل اخلاق حمیده است آواز باخند و دلیل مکر است آواز خوش و دلیل
 دغ و انتق است و سرعت کلام از خف تر است نفس دراز و دلیل تنگ است نفس کوتاه از ضعف باطن است گوش نرم
 و دلیل قوت فم و لطافت طبع است گوش سخت و دلیل قوت تن و طبع غلیظه است نخنده بسیار کردن و دلیل مخالفت نمودن است
 با مردمان و بندگی خنده و دلیل خفت بی شرمی است چشم نمودن در کلام و دلیل خانات است چشم کردن بغریب و دلیل جاد و غلبه
 و دهگت نمودن در کلام و حرکات دلیل کندی فهم است سرعت در کلام و کار را از تیری فهم است گردن باریک و دراز و دلیل خفت
 و فریاد زدن پیوده و گردن منطبر و دلیل حق است و گردن اعدا دل و دلیل خوبی حالت و شکم کوچک و دلیل خفت و شکم بزرگ
 و دلیل کثرت غناج است پهلوی باریک و دلیل ضعف است پشت پهن و دلیل قوت است علامت مکر و خست خست و خست غیر
 پری و دلیل خلق بد است پشت است دلیل خلق بگوست کتف باریک و دلیل قلت فهم است کتف پهن و دلیل صفتی است و متوسط
 و دلیل بسیاری عقل است انگشتان دراز و دلیل فهم است انگشتان کوتاه و دلیل خفت است ناخن معریب پسندید و نیت ساقهای پهن
 و دلیل تقرب و حب جاه است ساقهای کوتاه و دلیل شکر و کجمن است پایهای بزرگ و دلیل خود بینی و نکت است پایهای خود و دلیل
 مسکینی است پایهای میان و دلیل یکی است بد آنکه شخصی که چشم نه در و اندر و دارد موسی نه دست نه که گناه و کوچ و چه در
 سفید و باریک رخ و غیر نظیر و چمن پیشانی باشد در کلام نظم سر زرا نهند و آینه حرف نه و لا عزانم نیز باشد تر یعنی در آن حد را
 از فهم خندان نباید نمود و آن کمس برادر مرتبه محترم باید بود و دیگر در همه حال اعدا دل مطلوب و طریق و سطر خوبست باید که در بزرگ
 مشابه کند بر عضوی که خوبست ایمل بر خوبی میکند و عضو دیگر که علامت صفت میوست برابر کند بر که ام که غالب است بر آن حکم
 نماید و نیز حکم است که شخصی قوت یافت بود و از خود آن صفات ذیل را رفع کند و از معاشرت بجان و مجالست با کسان از دست
 خبات ظاهری و باطنی بر بد چنانکه بزرگی فریاد نظم کرد و سنگت صغره در هر شوی چون بصاحب دل سی که بر شوی نماند
 خندان باغ فراخند آن کند صحت مراد از مردمان کند صحت مردمان هم مردت کند صحت نادر دم سرود کند و صحتی الله
 علی و صحتی الله الخ ذکر لیسان نام جلی است مشهور و در اسنده و افواه مکر است آن در کتف شام واقع شده نهایت
 و تمسای علی در آن نام صحت است بواسطه ساز کله در پیش و شکوه در روش نوم عرب و خلف الذمبند اکثر قوم سامی و دیگر
 و در جوی

کوتاه و دلیل
 عقل و مکر و
 عیاست

لیبان

حرف الف

در بکر خضاری و دیگر شیبیه نامه و دیگر کتب با همستند نام شاه کرده ذکر گنجیا بعد است نزهت درین کزیند جان خوبه علی بن
 هوشتم قدم حرب اگر نیدی نه بنده ذکر گنجیا پیش احباب بجزه مفرجه الف و ده استانی بحار با هم مشهور و حدیث
 بجزه و نام بنده گفته اند چنانکه جنوبی با در انحصاری و سعادت بیگویند وی بدو است متوجه فراهان بعد بجهت آنکه در حجاز
 واقع و جنوب آن اسیح است بعد است از قدیم و معانی است که دریم اما تقسیم بریم و پیش گرم و پیش فرادان و تخلصش بی بابا
 و تخلصش بداند است اکثر از وی در بستان و طرف مشرب کلاس اتفاق افتاده اگر شهابش بنیاد آمده است نام است
 میان او و فارس دریای شوره از بصره مسافت پنج مایل در دست قریب است برابر باب خانه در دست او اسی آباد و قسطنطنیه
 بنیاد مصافحات است از بندر بوشهر از راه دریای ریزه راه است اگر چه در آنم بحار مانده اما در مشرب شاه که دیده است اکثر
 انداز شده در سبب حرمانم حرب و مقدر این متت با همستند از باب فضل و کمال او اظهار نموده اند و شمشیر خمین علی بن ابی طالب
 این جوی از آنجا بوده صاحب تصانیف عجمه است فی زمانه سواد کتب شمشیر خمین بنیاد علی بن ابی طالب
 فضایل حمیری بر بنگران حقوق سیخ و در آنجا از محتقان حمیری و در اطرده خاص و مسکلی مخصوص بود جسی از طرف او
 و جسی را بنجید سیخ در علم و حدیث نبوت و ولایت اورا کلمات بنده و سخنان عارف بنده است آنجا که در سبب او در سبب او
 کتاب شرح زیاده جامع است که در آن بعد تمام نموده خیر شاه کرده است اگر چه در نظم مردان زیاده بسیار نام که در کتب
 سخنان عرفان حکماست که هم آنچه با امامان است و آنچه آنان گفت که شیخ عارف علی و عالم عرفان است و فاضل و محدث
 و از دل قوی است و در حاشی است اتحاد صفات طهارت نفس و بی خودی رسید ذکر که در جزم نام طایفه است معروف که
 ایشان بجهت سبب از او معروف است بسیار و قوی شمارد و طسیرین میوشی و قشاشی سپانند و شکر بر طوایف فرادان و قابل
 بسیار این اتم که بسیار دیده و صحبت ایشان رسیده است عمو شیبی در سبب و جلی شربند و جلی باوند و جماع و در سبب بنده و
 آنان در دست خیر از آن شیوه همانند ذکر که در کتابها بسیار است و در کتابهاست یکی از سخنان بزرگ یکی که
 که چاکت هر دو نمویست با چند و توانی ظاهر بنده و مجال سخت و جنگهای پر خسته چشمای خوشگوار و جوی ساز که یکی از
 اظیم چهارم و فلی در سبب بافت فلی صدر از خانه دارند و ایشان تابع که در سبب از قدیم حاکم آن ولایت ادا لی گفتندی در
 خانه من عظیم ایشان بوده اکنون خوانند و بافت بخیرای قریب جلی بر از خانه دارند که تابع عسکری بنده و بافت تنی قریب از
 خانه دارند ایشان طبع حاکم فارسند و هر سه آن طایفه از طوایف کردند که در حرف کاف گذشت ذکر کت بروزن
 سنگ نام طایفه است از طوایف کرد و آن طایفه بر د و چندین شهر و متروک بنجر نند و باقی در ایوان زندگی که در بنگران از طایفه
 زندگی کرده است اما هم سنگ بسیار دیده و صحبت ایشان رسیده عمو شیبی که در سبب و طسیرین شرب ایشان بسیارند
 بافت کت در شماره اول صدر از خانه بود آنرا ایشان ماکت نام نموده زبر که کت صدر نموده اند که ذکر کردی بروزن سنگ
 نام طایفه است مشهور و انسی معروف و چاشنی نام معروف در بنگران است و در آن حق مقدم علی بن ابی طالب
 شافعی در سبب و فلی شیبیه نامه اند را هم از بافت کزنی بسیار دیده و صحبت ایشان بسیار شنیده در بعضی اوصاف محمد بن
 در پس حقوق و همانند قوی با شیبیه عطفی یک صاحب مکره است در از طایفه کزنی بوده و در بنده و بستان شیره و شامی است
 دریم در آنجا نوشته ذکر که لکنو پنج لام و سکون کاف عربی در نسخ نون و هم نام مع الزوار است عظیم و بنده است که دریم
 صوبه او در از صوبه ای بنده و بستان مدینه سخت میان است که در سبب شیبیه و جلی در آنرا اظیم دریم است در کتابها و در کت

۴۰

نسخه

نسخه

نسخه

نسخه

گلشن شمس

۹۲۶ قزوین در غایت کمال و بیست و پنج ساله در پیش مبارک گلشن شمس از قزوین که در آن وقت
 یک کوزه شابل مله در دست داشت و در آن کوزه آب غلیظی بود که در آن کوزه کهنه و کهنه
 بود از ده بیست و نه ساله در آن کوزه آب غلیظی بود که در آن کوزه کهنه و کهنه
 این خطه آن است و جمع مشایخ در آنجا فرادای اجرب و عاقبتش بدان است مردش اگر بزند آن دمق را بل ایمان و دیگر
 سلطان خلی ذیب و قلی نصار اند که گویند چارصد طیب و چارصد شاعر و دوست و نواحی محمود و قصبات مشهوره مصنفات
 دوست با وجود کثرت از دو عالم از مردم آنجا کلامی بسیار و عقده از سخن کثرت ایشان گناید من اتفاق لفظ گفتند و کوزه را در
 جوی بر ریخته اند مثل آنکه در لایق مشهور است آنقدر که در آن کوزه آب غلیظی بود که در آن کوزه کهنه و کهنه
 از آنجا که حکومت نمودند از اول ایشان ابوالمصنف صد حکمت و چارصد شمس شجاع الدوله حکومت نمود و آن کار زشتی کرد
 نام خود را از زبان او در دو خانه آن خویش بدانام نمود و حقیقت آن چنان بود که در پیش صاحب عالی در جوی که در آن عالم بود
 رسید و اندر پیش فرزند می صاحب حسن و جمال داشت شجاع الدوله بعد از استماع این خبر تبت بمحو اصلت فرزند در پیش کلمت
 زیرا که با مردان و کوزه گان بابل بود لاجرم از خدمت در پیش فرزند را طلب نمود جناب در پیش نه او و کلمات نصیحت آینه تمام
 شجاع الدوله از شراب شویست چنان است بود که نصیحت جناب در پیش با او نمود و آدم خند ارسال داشت او را بهستم اخبار کرد
 آنوقت در پیش در منزل خویش حاضر بود و چون بنزد فرزند نظر رفت خود را در منزل دید از نزد بکان خود پرسید و حقیقت را
 شنید در پیش بنیاد بر بنیاد و روی بسیار در گاه بی نیاید او در شجاع الدوله را به سبک نوزین کرد که بار الها چنانکه فرزند را
 چنانم کرد و لید قریب بود او را به نام کردن بدین به سبک سازد و عرض بنده در شغل بود چنانچه در حای در پیش بعد فاجایست نمود
 کرده و سخن در آن کوزه گان مشهور بود و سبک کنون جمع اولاد شجاع الدوله در جوی که در آن کوزه کهنه و کهنه
 الدوله در پیش ابوالمصنف شجاع الدوله در آنکه در شغل سبک نوزین بر سبک که قبح آن با زمان مردم بر او بسته شده بود و شجاع الدوله
 گفتند (تلم با او از اسیم توفیق ادب بی ادب مردم ماند از قیاس بر بی ادب بنامه خود او است) بلکه شمس
 در هر گمان بود را هم گوید که در شمس کهنه است چار باره بوده و با کله را ایمان آنجا حاضر است نموده و اشخاص بیک محضر شاد
 کرده در روز گاهی با ایشان بر آورده است که ذکر کنایات طول کلام خواهد بود ذکر لمتکان فتح لام و سگون سکون
 کانس مع الالف و سکون زون فانی را چه از نواحی کابل و پیش کبری بابل آتش متدل و محرمی است بر قزاقی ابله و دولت
 سر بنیاد بنیاد محرم و اگر مشیقت آن بود است و بیشتر قریبای آن در زمین مسوول و افع و اطرفش است چنانکه
 که قریب است چو پیش قبال در پیش یکی حتی ذیب سفید چهره و از شمع حسن و جمال با بره اند و اگر سر و سرش مجاز است چو پیش
 بنیاد بنیاد است و نام چند بوم در آن ناخبر بوده و خلق آنجا را شاد کرده حاکم حسن نام دار خانه آن کرام بود و لید
 لکان غر بود و در مصیبت ای در حسن خیر و خاوت طبع بر امثال و اقربان توفیق مینمود ذکر لمتکان فتح لام و سگون
 بر زلف مع الالف و سکون زون بگوئی است در کوزه گان کابل آتش متدل و محرمی است بر قزاقی ابله و دولت
 آنجا بنیاد بیکوست اگر دان آن در دهن که بزرگ است اتفاق افتاده و در طرفش بی ابهر کرده و سمت مشرقش کشاده است
 دلا لاده آن بزرگ نیز لغات نام در دهر در شمس یکی حتی ذیب سفید چهره و از شمع حسن و جمال با بره اند و اگر سر و سرش مجاز است چو پیش
 شده ذکر لوط بظان توفیق بعضی اورا لوت نمیند شاهی که اورا لوط گویند بر غم ایشان ولایت قوم لوط بوده و خیر است برین

بنیاد

لکان

سکون

حرف اللام

باشان در سرگرمی نود و در آنم گوید که این دولت بلیت پیغمبر است زیرا که دیار است نود و گور شام بود و حضرت با اینها
 جنب نموده و لوط در دست فرسوس نمی بریزد است چون آن صولت کب علف بر بند است لهذا اینها را لوط گویند بای حال
 صولای لوط است که شصت فرسخ در شصت فرسخ آب علف نموده و صولای هموار و شتی نموده و در است محمد در است
 بولت بیستان در از مغرب یار کرمان و از جنوب بکک بوچستان و از شمال کشور خراسان همواره حمل زندان و باعث بر کتای
 هوایش گرم و غیر از موسم و مسکن همواره آنجا دوار و عابرش شتر سوار است و ذکر لشکر بر وزن کسکه تصدیق است
 در یکتری جام و حلی است حضرت انجام آتش خوب برایش خوب است خیم الزمان با او بود و در تمام خراب شده و
 قریه است و فرار نفس نادر شاه کاسه افوار در اندازد و نگاه اهل روزگار است که زیارت شده است و ذکر لشکر آن
 پنج نام و سکون آن فتح کاف عربی در اوج الاف سکون فن ثانی در الایام و ولایت طائش در کفار بحر خرد واقع در سر
 که میان جنگل فراوان دارد و قرب مقصد باب حازه در دست و توانی همواره و قوامی مشهور و مضامین او است و آنم گوید که
 در شکر بر او دیستاده بگری بد آن صوب جز نموده و در آن بستن نام حاکم مصلحی خان مسید علی الله بوده گشته
 و عایا از وی خشن بوده و در تبرع التاد می خستند از پادشاه ایران حرف بر پس نموده و دست و دست و دست و دست
 بر و لشکر رو تیر بر این ولایت آورد و باره رسید جنگ عظیم روی داد و مگر سنان تن بجانب سپاه اسلام افتاد
 و بعد از چندگاه مصلحی خان وی قهر با عالم ثمت نهاد و باعث که رسید لشکر از تصرف نموده و مصلحی خان بگری
 در نزد کانی و دوسس اظهار اجتناب کرد و آن دوسس تیر در ابتدا نمود و اکنون در خلیس نزد شهر خلیس بگری با این
 واقف از یکی از باب تحقیق رسید که با شصت تیر در دوسس شدن بر معنی دارد در جواب فرمود مکن است خزانة در جده عظیم آباد
 بخاک رسیده اند اگر بر زمین یکی از اهرامی بناید بخلیس شده که آن فسرده نموده و در وجود آمده و یکی نصاری شده و در دست حضرت
 علی میگردد و همچنین در لید و حاجی ترخان یکی از بنادر و تیر است تیر خدایانی و خستری از باعث دیده کردت: هر دو
 از مملکت شده و در عمران او بزرگ گشته باعث و تیر شور نموده در سران او بگری رسید بود و هر چند ستمی
 نود که ایشان به از آنکه یار بسیار آورد در ارضی شدند و کذکت در بد و نوران دیند و ستان و شام و در هر بنان همی گریه
 مشاهده شده که سادات صحیح النسب یکی شافعی و خنی در غایت تقصیر نموده بر طرفی از ارباب در جده عمل میسوزند و برین عقاید
 بودند که صحیح النسب با نفی بشود و بر سخامی قاضی مینماید غیر عرض نود که گویند حدیث از آنکه الهام از رویت که او را
 خدا کافر بشود و اهل سنت و جماعت میگردد در جواب فرمود این حدیث صحیح است اما معنی آن چنین است که هر که غیر بوده نشاند
 ایمان آورد و اطاعت انجام کند ظاهر او باشد از آنکه موده و کفر است بخود زین مسند به بصورت یا نعلی آقا و آنک و حیدر
 الایکید و نه حضرت باشد و حکم تیر گوید سخن بر سر سید و سید و سید و سید کرده از معنی حدیث غیر همین باشد
 نماید زیرا که فاسل میر حضرت آدم بوده و او در ناده کی او نود و نمود و کفستان از صلب حضرت شیخ و در وجود رسید
 لکن من آیه کت که نعل غیبی صحیح شد در روز برده من و غیرین صحیح و در این راه و در این راه
 و چون شادمانند نود و سید می دید و گوید چنانکه در حدیث آمده که در این راه و در این راه
 ایشان را در این راه و در این راه و در این راه و در این راه و در این راه و در این راه و در این راه و در این راه
 بر حدیث ایشان را در این راه و در این راه و در این راه و در این راه و در این راه و در این راه و در این راه و در این راه

سجده
 سجده

گلشن چهارم

چندان از دمام شد که نزدیک بود میرسد شرف نیرپای مردم با مال بود و آنحضرت است و اگر قده از میان مردم میسوزان آید
و چراغ جعفر آمد میرسد شرف بجاده خود را برداشته در دست حب سلطان میکند گستره خواهد خاطر نفس خود که هر چند
کردید میرسد شرف فرمود بگذار تو جانت اولیا را نمیدانی و نواز را نیام کرده در کتب اربعه است که قرب بعد نماز
در خدمت آنحضرت توبه کردند و بریدگان بنده که او شدند شایع میسوزان این تیمور از کثرت میدان تبرسید و آنحضرت ابد الملک
براست طلبید فی بحبنا شایع میسوزان آنحضرت در هر آن ساکن بود و در راه در نشسته علوم ظاهری و باطنی سعی طبع نیز
و اگر امر او شایع شد خدمت آنحضرت ارادت داشته و از قراحه خدمت دارادت و قیام عمل و مصلحت میکند باشند و چون
آنحضرت نسبت شایع میرزا بلبرین استغفار ملوک میگردد لهذا ازین امر خبر کرده بر حاشیه ضمیر شایع شده بود و با وجود آنکه
پوسته خدمت آنحضرت میرسد و در باطن نفس مرا اهل آنجناب متعین میگردد روزی شایع میرزا از آنحضرت پرسید با
آنکه شایع است معروف و صفت و بافت موصوفه با امر ارادت با جاست خود و چرا آنکه شبها که تناول میکند آنحضرت
در خواب فرود (نظم) که شود از زنان دو عالم مال مال کی خود مرد خدا الاحمال کلام کرم
انجام آنحضرت پند شاه نشانه در مقام امعان آمده یکی از حذایان در چشم بود بیرون قدم و بره بستم گرفته یاد در و طباطبائی
سپارد لازم بود چه فرموده عمل نموده میسوزان شرف رفته از پیره زالی نزه عظیم بستم گرفته تسلیم طباخ کرد و طباطبائی آن بجهت
طعام ترتیب از خدمت شایع آورد و چون خوان حاضر گشت او میبدان حضرت کرده گفت که از این طعام تناول نمایند
آنحضرت بستم گرفته گفت و از آن طعام تناول نموده و در دستهای بادیهایی را بجای آورد و شایع گفت این چه حالت
که طعام حرام خورد و حلال میدانند نگاه ما جسمی میروند ما قهر بر خود آنحضرت فرمود که شایع در تحقیق این باسی نماید در شخص
این بستانم نام فرماید که شاید در ضمن این مکتبی باشد شایع میرزا امر فتنه خود که پیره زالی نماید و از اول خود باسیان نماید چون
پیره زالی حاضر گردید بخدمت شاه معروفی گردید که فرزند می در ششم بر خورش تقابلی رفته بود و در قی شده باده بود و خبری
ناخوش شنیدم و شوش گردید نموده کردم که اگر فتنه مردم بیستایه تبه نباشد شاه فتنه الدولی تا فرود گذشته وقت
شام فتنه مردم آمد من بر وفق خداوند بهجت آنحضرت میاوردم که لازم شایع رسید و دشمنای راه ازین بگریفت هر چند بجز
کردم پذیرفت چون شایع میرزا سخن سپید زالی را بشنید منتقل و سرسار گردید و عذر تقصیر خویش درخواست کرد و مراسم
خدمت دارادت بجای آورد و نگاه داشت نموده آنحضرت برطن خویش شرف آورد و خدمت نمود و شایع با مان ساکن بود
در زمانه زود خدمت سال زندگانی نمود چنانکه فرمود قطعه نود و بیست سال عمری خوش بنده داد از حق پاسبند
که هر سال بیست سال قران نامزد ببال آید و کات آنجناب در بیست و سی و چهار عمری بود بعضی گویند آنحضرت را
علی (ع) از شایع گویند که در آن زمان که در آن زمان بسیار از علم و شرف و قرب بعد از ایت در حضور روزگار با و کار است
قبر میسوزان از در سابل دکتب آنحضرت آورده و دیوان اشعار آن مرد که از کثر بنظر رسیده است از معاصرین آن بنده که از خود میر
سید علی محمد انی و اجداد حق صفائی و سید محمد نور بخش قسانی و پیر جمال اردستانی و مولانا محمد مغربی دشت قاسم انوار پوری
و شیخ صدر الدین موسی اردبیلی و مولانا شیخ زین الدین خوانی و خواجدها الدین شمشیر بخارا می بودند و مولانا نور الدین آندی
الفرانی درین زمانه و شاه داعی المدفون بشیر از خلفای آنحضرت بودند این بابی در آنجنابت ریاضی اشاه
که او دهم نامداستند بزین در ملک ملک صاحب بیگانه عثمان ملک و جهان متخداست می این در بین

گرفت

گلشن بیچانم

در همه حال روحه عالم در همه حال اندک است محمود است باری تعالی مظلومان را رحمت کرده و ظالمان را لعنت نموده که بی گناهند
 درگاه الهی شدند و وطن و وطنی باری گرفتار آید عالم دستگیر کردند و آثار برین اهل بدعت و اعتقاد باغیا و بریل و پشتند و موجودند
 و سایر عباد و انسا میکردند و چون طریق فطری و جرمی بودند تا جرم عیون باری گشتند تا انشا الله تعالی ذکر محلیه الروح
 قدر است بزرگ بر بالای کل واقع در جانب آن در اسب جانانی خوب و غلبه غلبه سجد خانه در اوست آید همیشه
 بیکون است از شهر محله مسافت پنجم سوخته دور و اگر ششیاش بود در است اقم کتب در آن تقریر کرده و با حکم آنجا احداث نموده است
 ذکر محلیه بیستم بند است عظیم از بنیادین در آن توابع شهر حسنا بر این گرم و آتش فی الجمله است در شب چهل روز باری با
 در اوست و در آن سوره تسبیحی مشهوره مضامین است در شش عوالم عرب زیدی در شب اکثر بیست و نه استمال بود
 در این فرق نیز بسیارند در نماز شهر حسنا بخت بر حله و در آن شب ششیاش بود در آن گرم و آتش فی الجمله است در شب چهل روز باری با
 در یاد و در شش محله است نموده خوب در توابع آن حاصل میشود در حله و در آن شب ششیاش بود در آن گرم و آتش فی الجمله است در شب چهل روز باری با
 مغزی غلبه یافت بهم در آن نزدیکی مشهور شد و فرشی حسنا در آن بند مشهور است در اوست در راه گستره در این پنجاه نفر است که
 آتش سوزش رنگ میشود تا این جلالت است اقم چند بوم در آنجا بوده و با مردمش معاشرت نموده است هر که در طبیعت مردم در آنجا بود
 و اگر در این مابین جمیع میناست و در این شهر است چون اکثر بیعت بند که بوده اند از عربان و اولادین اسم نمی نموده اند
 عظیم بود از مشهورای عراق عرب و ترک سالیان آنجا را در الملک نموده اصل اکثر در اوست در این شهر است در اوست در اوست در اوست
 ساخت و خرید و در اوست آن کوشید طیفون نام کرد و از اقم سیم جواش گرم و آتش غلگرو و اطراف آن در اوست در اوست
 در این سجد بوده و در مابین چنانش خراب نموده که اکنون سوره نیست اکثر در آنجا جلد واقع بود و مشید بر آن و جلد از مشهور
 در قایت ممانت ساخته بود و چون اسکندر در آنجا سفر نمود از غایت مشکت گفت از طوکرم هم این شهر بزرگ است که جرم بخوابی
 آن شهر آن را در فرمای بسیار آن علی ایران افتاد اما اگر در شیریاکان چهر نموده و خواست آن علی با عمارت کند توانست
 بدان وجه جریست را اقم گوید که اصحاب قزاق اسکندر در وی باصفت جعل در او ستوده اند و فضل و کمال آن پادشاه و مایه
 نموده اند اما آنچه از کلام سخنان معلوم میشود چو خرابی جلالت که مشید بر سیزی آشی نشد و در غیر از پریشانی جلد از آن پادشاه
 نیز نامه لیکن سلطان با شکت پادشاهی حکمت پژوه بود در رعایت ارباب کمال و اصحاب سید و حال مسعود و چنانکه اینکتاب از
 آتشبار در کتب بنیاد مشهور است که در انشندی کتابی بنام اسکندر تألیف کرده و حسنون انکتاب ایام انشیدارترین مشهور
 پادشاه سعادت پیشه دو بیت بزرگ مشال جلالت آن دانشمند عطا کرده و لو ازم اگر کم نیست بدان در آنجا آورده ایمان دولت
 و ارکان سلطنت بر آن سخاوت نگار نموده و بر عطای اسکندر زبان و عرض کشودند پادشاه جهان پناه بخسرون از کتاب
 اللذی قلنا لهما چون بفرست دریافت فرموده و با ارباب خطاب کرده گفت که اگر طبعی حاذق جیت نماد اوستی تربیت کند که در
 حادید باشد و سید که نمیرد در عرض طبعی سید و سید در عطا نماید عسدر نموند که بر ضرر منسیر شریا که گوید که ظاهر و سید است که
 آنچه داده شود عرض غبت اگر جز این عالم جوی داده شود اندکی است خسرو انشیدار بود که آن دانایان را در اینکتاب بزرگ نموده
 و سلطنت شان نام رده و تصدیق مارا کرده و تحسید مارا بر زبان آورده و مشو عالم و مذکور بی آدم گردانیده و در این مشهور است
 به سپهرین سینه در موصی آن این سخنان چقدر ابره بانه در این تدبیری است که اکثر آن طبل و طایفه چقدر در آن زمان مشهور
 در اینکتاب بر روی مایه کرده آید است جهان در هر دو در اوست سهل و محقر است زایل معرفت این محقر در این محقر است

در اینکتاب

در

در اینکتاب

و شاهد چکنند که شوکی در کار دستاوردی کرده اند و حسنیای هم سر راه افتند و قهرای فداکاران قشای طاعتی است
 طلا که میرود خشنود و خرنای چو طلا شده و در چو نهر خوش اندر پیش نخندد و در میان پند و پریشانی بخونند چشمنای وین
 کاشن آراستند و دلبر این پیکر و شاه این خورشید منظر هستند و جاهای بکنس و لباسهای کوبه که پیش پشینه و طاهای
 کنس و شمشای شیرین خوردند بدیوای با دیو سوار شدند و با یربان و در تمام ششین قندها از او را بر بستن از آن حضرت از پنجاه
 وقت و در زیر زمین آتود خاکت منزل که قنده از نام ایشان خوری بندد که اگر ایشان اثر است که اگر در میان بکرا ایشان ما
 در کتابها آورده اند و نشنیدند ان با کار ایشان در دارالکلیات فرود که کرده اند و ذکر عمل ایشان به ایمان خود و اندام ایشان از بوی
 نادر فرود اند چون انصای دولت بیگناهی حقیقت است از آنکه مسرت گشته است و خردی بیگناهی بخاکت بخرد و اگر ارا قاده و غیر
 هم خویش او جان کرده هارنی گوید که برابر باب خود پوشید و گفت که اگر در انانی کسی بلا مع و بنا مکی تو از زبان بر تو رسول شمشک
 سر است زیرا که جان دانا از آن فرانس تسانی تبر او شس از آن فرانس حرص اطیع سعادت نفس او دولت کتب استان در درون
 از خلق و دانه جو است اگر جلای خند فرود افتند مانند و نمایی خود پسند فرود و شوخند از دایره ای قشای خا خا خا
 خوانند و بجز شربت آبی متالی در میکانیل و قنده و طبع و مسه خلقی که خنده بر اخیل نامند و خیال ترنگی که در یوسف کتب گفته بهتر
 در هم چند نبرد بر ابر المومنین خطاب نایب تیمای شت حب البقری کار میاموی گویند و بهرانی زبیره گاهی خورا همی خوانند و تو جمع
 نفس که آیه شود با نشود و بر جل ربا و انکم نام نماید نظم چه میگویم که در دو سال قادم از راه خود رسم به ما جا است قل الله چون کتب
 بایگان ملک ایران از وجود او در اختیار ساخت ملین بر امور کرد و نگران است از دست او سر و ان عادل این فواد در میان
 عالی بلنگ و آنچه بنا کرده و حق آن سر راه صد پنجاه کز بر آورده و بعد از آنجا حقه نیک اعدا است خود طول آن خنده بشمارد و در عرض
 آن چلی و در کز بر آورده ای آن طاق شصت پنج کز بر آورده و اطراف طاق شمارا شصت و هجرت از چند در دوران ۳۰ تا هم فرود آورده
 بیجا آورده اند و عمارتی بدان مختلف است از طریقه افتد است اتم گوید که در حدود و مسه از دست چهل و پنج بحری بخار آورده
 و اطراف بنگرید است بر اضا طاعت شد ارد نظم جزای حسن عمل بین که در کار بنده خراب می کند بارگاه کسری
 در صد شامزده بحری سدرین و خاص نیران نمرین خطاب آنجا افتخ نموده و نیز جسم من شریار که آنرا یوک سار زبان بود فرار کرد و
 ختام در حبس آورد و بعد از اجتماع اموال حسن از او بنده فرساده باقی را در میان نهاد و هفت هزار نفر بود و در شصت هزار نفر تقسیم نمود
 بر یکی او آورده بشمار در هم رسیده و حال آنکه بعضی بسیار داخل قیمت کردند و همچنان از آنجا در ارسال کردند بخو ضاع بن مردم
 خود ان چه که جسمی از غراب ستر را احاطه کرده و ضاع با مالیت خود بر آنجا هفت جمله کرده ایشان را متفرق کردند و آن ستر را با او شنید
 که بر او بار بود بنظر سده سانی چون مستند قرا کشا زدند در آن جاست بود از او درید و طغان بسته اند آن بر ابر حقه عسکری بوده که در
 دیدن فرسوح جواهر همین بیت هم و انگیزی از ریاقوت که جوهر بران نشان از قنده آن ما خوروند یکی بر اید از سال فرزند و در شب
 ملاوت حضرت سالت پناه چاره نگه طاق گری خراب شد و در او در شش تکافت که اکنون بیان قسم باقی است گویند منور سبحا
 خواست همه تمیز فدا و عدلین را خراب کند و از ارباب آن فدا داده اما باید متصداری خراب نموده چون از همه بر نیاید ترک کرد
 ذکر مدینت قبح میم و سکون الی قبح با و سکون فنن گویند نام یکی که فرزند ان حضرت ابراهیم بود و دلی با ذکر شام سعادت
 کرده بنام خویش موم فرود مردم بخا از فراتی حضرت شب نیز فرود و باب ضلالت که ای گویند لا جرم بنجا ایس که قرآن شد
 در طریق حد میورند اکنون که یار موم نیت ذکر بر بنده متوجه گویند آتش بر لب نام بود جناب شول اگر موم بر بنده موم نمود بعضی

اینجا
 اینجا

گلشن بیت چاهم

علاهی انبار انجم از رخ تنه گشته و همی بزبان قند شیرین لایمی مست برین دیار است مستی که انجم چو پیش منتهی است
 حال از انجم در پیش از جزایر خالوات حدت و عرض از خط استوی که اندازین بر او اتفاق افتاده و جوانب از بدان
 کشاده است چهل احد بوی قریب است امیر ضد الاول و در اجابت کی کشید و در استکلام اوس بیع بطور رسانیده قریب و
 باب غایت و راه است فواجی چند مضامین است اگر چه اثره خصیعت است تا نشان او بلند است فزین معادل در انجم است
 نقتاتش بسیار آتش سازگار و جویش عار و حصارش احرار غایت است و مردش با فرود و مرد از متاع و حاجت بهره وند اکثریت
 بود اگر چه در دوزخ نماش افی مذیب و دیگر حقی و ششیده نامیه در فواجی آن بسیارند و همی از ایشان ما داده عالی نسب و شرفی است
 حسند و جمع مکنه جاز و ثیر بایل اسلام قوم عربند از خواص آنند است که چون در آن تردد و آه مد کنند عرف خوش از این
 حاصل شود و نیز از خواص آنجاست که غریب به آن شود در دوزخ بوی خوش شود فخر آنجا مشرب از آب چاه و باران و حوض و
 اندک کران اما فرود است و خدمت سه حضرت خاتم الانبیاء در میان شود در طرف مشرق قریب قبرستان شیخ و ائمه است و آن
 حضرت بود اکنون اهل مسجد شد و ابابکر و عسدر در قریب جوار رسید ابرارند اهل اسلام متفقند بر اینکه آن ابروی نادان ابرارند
 اتفاق افتاده است وقتی که جناب رسول خدا بجهت بخت فرمود آن موضع زمین ساده بود آن خرید از دست خاتم چوب نخل سجد
 خانه ساخت عمر بن خطاب آن یادتی انداخت عثمان بن عفان بر آن فسرود و در او بر او بر او است متشیران فرود و متفق
 از چوب حاج ساخت عمارت آنرا بر اوچ آسمان افراخت و دیدین عبد الملک بود آن بر عمارت آن فرود و صدی عباسی شد
 ماند فرود و مامون بن مرون در زیادتی آن سی فسرود اکنون بر آن فرمود است تا ملک اسلام و سلطان گردون استقامت
 آن مقام استقام تمام فرود و بسیارند حضرت رسول خدا که فضیلت آنست فرموده که ما بین من و محمد بن عبد الله
 را رقم کرد که این همان مسجد است که جناب رسول اکرم ابراهیم صحابه را همی فرود از خوابیدین فرمود که در مسجد خوب کنید که تخم
 و عقب اولاد را فسرود است کن با علی بن ابی طالب همی بر آن حد برنده کلمات لایق بر زبان آوردند که فضیلت آن در کتب زمین
 سطور است مصحاحی حضرت سنان که در احیای نام شریفند آنجا خطبه می فسرودند و خلق را موعظت و نصیحت میفرمودند در غربی آنند
 شده و قبرستان شیخ در شرقی شد اتفاق افتاده است قبر ابراهیم بن رسول الله و بنات آنحضرت حضرت امام حسن و حضرت امام علی
 العابدین حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر الصادق آنجاست منکر کثیر الاقواب چهار امام بزرگوار قریب یکدیگر است و همی کثیر
 صحابه و تابعین ^{در آنجا} صحابه اولی ایشان سده این راه در او در سال و مصل حضرت سید در گذشت از ایشان سنان بن احمد
 است سدی بود که در سنه نو در یکت بگری در آنجا دفن گشت عثمان و اکت بیان قبرستان شیخ و قبره بود در آن شده
 و اکنون اهل قبرستان شیخ فرود اند که حضرت خمر خان سطور است که بنده بن معاد به در خرابی مدینه مشرف می طبع کرد و چون که از آنجا
 شد از کس قبل آورد و مسجد رسول طریق مسلمان کرد و لشکران زید قریب چهارده خسترا کرد و رابرنا و فساد خانه کرد و آنچه فرود
 رفور و ظلم و جور بود بجا آورد الا لکن الله تعالی المواتی انما همی که به آنست و او بد و بصفت مردم آنجا سبطه و بر بار است آنحضرت
 و توفیق زیارت آنقدر متعجب در یافته و چون آنحضرت را آندبار ظهور نموده و کت معیاد آنجا و او فرمود و اگر همچون و اهدا آنحضرت
 در آنجا بوده و هم در آنجا آموذند و جناب علی الموالی در آن ولایت بسند خلافت طلوس کرد و اگر همی در آنجا متولدند آنجا از زمین استقام
 از احوالات که است قال آن قدره ابنا و بنده او بسیار آند همی بیان شود منشا هم بود التوفیق من الله التوفیق و ذکر خاتم
 اینستین و سید المرسلین محمد بن عبد الله صلوات الله علیه و آله و سلم علیه و آله این بر طبع و خلقت ارتجاع مستخرج

در آنجا که در سنه نو در یکت بگری در آنجا دفن گشت عثمان و اکت بیان قبرستان شیخ و قبره بود در آن شده و اکنون اهل قبرستان شیخ فرود اند که حضرت خمر خان سطور است که بنده بن معاد به در خرابی مدینه مشرف می طبع کرد و چون که از آنجا شد از کس قبل آورد و مسجد رسول طریق مسلمان کرد و لشکران زید قریب چهارده خسترا کرد و رابرنا و فساد خانه کرد و آنچه فرود رفور و ظلم و جور بود بجا آورد الا لکن الله تعالی المواتی انما همی که به آنست و او بد و بصفت مردم آنجا سبطه و بر بار است آنحضرت و توفیق زیارت آنقدر متعجب در یافته و چون آنحضرت را آندبار ظهور نموده و کت معیاد آنجا و او فرمود و اگر همچون و اهدا آنحضرت در آنجا بوده و هم در آنجا آموذند و جناب علی الموالی در آن ولایت بسند خلافت طلوس کرد و اگر همی در آنجا متولدند آنجا از زمین استقام از احوالات که است قال آن قدره ابنا و بنده او بسیار آند همی بیان شود منشا هم بود التوفیق من الله التوفیق و ذکر خاتم اینستین و سید المرسلین محمد بن عبد الله صلوات الله علیه و آله و سلم علیه و آله این بر طبع و خلقت ارتجاع مستخرج

کتابت و احکام

و در بعضی از روزها که شمس کاتب متعال بود و در کتابت رسول خدا ص و در بعضی از کتابت و در بعضی از کتابت و در بعضی از کتابت
و او با او بود و در روزی که آن قاضی لقب کرد که از کوفه در قیامت نماز که بعد برود منزل کوفت و نیز گفته اند که چون بعد از آن
قریش ایشان را با جمع آورد و در آن روز که قریش حاکم آنجا قرار میدادند و بنا بود که آنها را خصی خوانند و در وقت نماز جماعت
گویند قاضی صفت خداوند است و در روزی که در سبزه این امر هم در خطبه قاضی در نسبت با رسول الله ص حرکت دارند قاضی سبزه است
عبدالله و عبدالمطلب و عبدمناف حاصل در جناب سالت عبدمناف بود و اسم او سبزه و کنیت قاضی عبدالمطلب بود و در جناب
حزین حال او را نیز گفته اند و او از اجداد سبزه بود و اسم او عبدالمطلب است که نیا ایشان را نام نموده شد و در حین تولد ایشان این
نام اتفاق افتاد شمس از دم خدا که در یکی از حقا و این قصه را شنیده گفت بمواد همان قرن و سبزه شمس را میباشند و احتمالاً در خانه
شد را رقم گوید که این روز در سبزه را در روز ششم در عبدالمطلب و عبدالمطلب که بر او انداخته و قاضی عبدالمطلب را میگویند که
ساقی است با اعمام و غیره از قریش بود و در کلام روحی او حاصل بود او را میگویند که او را در جانی مذکور شده است که اسم او عبدالمطلب
و خلافت آن صیافت کرده و آن در کلام نگاشته بودم و نام او سبزه است که در کتب معتبره است که در کتب معتبره است که
جنت طرد و اول کسی است که عرب ابدین خطاب همای نمود و در حسن حال او را در حدیث آمده که در حدیث آمده که در حدیث آمده که
عبدالمطلب را در حین است و در بعضی از حدیث و در بعضی از حدیث و در بعضی از حدیث و در بعضی از حدیث و در بعضی از حدیث
نیز گفته اند که عبدالمطلب را سبزه را در حدیث اول حدیث در حدیث اول حدیث در حدیث اول حدیث در حدیث اول حدیث
شمس حسیه نامی ختم مقوم ششم فرزند ختم حسیه دهم ششم از دم حمل در او اسم عبدالمطلب سبزه نام عبدالمطلب و هم
در جناب روایات دیگر نیز است که در ذکر او طایفه چندان نیست عبدالمطلب را شمس را در حدیث اول حدیث اول حدیث اول حدیث
سبزه یعنی چهارم تره پنجم سبزه ششم از دمی و اولاد ذکر و انانیت از خواتین مختلفه بودند و عبدالمطلب را در حدیث اول حدیث
عبدالمطلب بیضا از دمی و او بعد از آنکه از کتب آمده بود که در حدیث اول حدیث اول حدیث اول حدیث اول حدیث اول حدیث
عبدمناف را بعد از آنکه در حدیث اول حدیث اول حدیث اول حدیث اول حدیث اول حدیث اول حدیث اول حدیث اول حدیث اول حدیث
سواداب به جریان آمده و مشککه فاضل ناموش گشت هم در کتب کبری بطابق کبری که جنت آن در مساحت کسینی نمودند گشت
و او شپردان آنان را بعد از سبزه معانی بود بر روی زمین افتاد و سبزه را حضرت ابودوی در حدیث مشاوه نموده دانست پس
از غریب اندنهای الهی بسیار دید با اتفاق اول سبزه اول حضرت عبدالمطلب نام و در حدیث اول حدیث اول حدیث اول حدیث اول حدیث
مذکور شد سبزه از دمی و اسطه شمس خود و طایفه که نیا عبدالمطلب را در حدیث اول حدیث اول حدیث اول حدیث اول حدیث
اخته گشت که ولادت حضرت محمد که در روز دوازدهم مذکور شد روزی که شمس بود در کتب معتبره که در کتب معتبره که در کتب معتبره
و آیه میگویند که الله يوم القيمة خلقناهم من طين من تحت الارض و طين من تحت الارض و طين من تحت الارض و طين من تحت الارض
و فرزند اسماء که گفته اند در حدیث اول حدیث اول حدیث اول حدیث اول حدیث اول حدیث اول حدیث اول حدیث اول حدیث
روی با این اسم با عتره میان بود و قبل از طلوع شمس بر وقت غم از منازل شمس و همین ماه از شهر قرس ابو شمس که طایفه
ولادت حضرت سبزه سبزه بی بی بود در محل دستری در غریب بود و در تاریخ در خانه خود در محل بود شمس در محل اشرف بود و در
در وقت بود در اشرف و عطار دینسور حوت بود و سبزه اول نیزان بود و سبزه اول نیزان بود و سبزه اول نیزان بود و سبزه اول نیزان
چهل و دو ساله ای چهل و دو ساله ای که شده بود و در تاریخ میگویند که سبزه بیضا و سبزه اول نیزان بود و سبزه اول نیزان بود و سبزه اول نیزان

گلشن بیت چاهم

و همانها سحر خوانند و گویان سحر فصدق و صفات بکتاب مسموم و اشند و لایمی جل و نادی بر افره شده و گفتند انجیل الایلیه
 ملک و لیلک و اینک و کتی و حجاب و در سال پنجم شهر جنب بعضی از صحابه حکم آنحضرت به بار ختمی هجرت نموده و به مکه و ایصال گنجدین
 از آنحضرت نبوی با مسموم و از اهل ایمان جدهائی گردند در سال ششم از پشت حرمه رضی الله عنه در مسکن اهل ایمان انعام یافت و در حرمه
 منقح و سحر بود و ای و ایصال دوی آورده است و در سال از جویلی ضلال در شب بر طالب شریف داشت و در سال هشتم بعضی از قبایل حرمه
 مسلمان شدند و در سال نهم بر طالب علم عزیمت بصحب آنحضرت بر افره شد و بعد از سه روز خدیجه خادمه آنحضرت به مکه گشت و در
 سال یازدهم حایره را خطبه فرمود و سوره بقره را کلام نمود و آنگاه بطایفه شریف برود بعد از دو ماه در روز از آنجا روی تفرید کرد
 آورد و در پهنای راه یعنی در حسیان بر آنحضرت ایمان آوردند و آنحضرت بر بنهار مطهرین عده ای بن لفل بن جده منافق و لعل که شدند
 و هم و ایصال باه و جنب از خانه کعبه به فی قضیه حرمه سراچ بودی و او و این قضیه در شب اتفاق افتاد یعنی که در سلسله طی
 الوری با عیت الهه سر حدی بر روی بوده و عروج بر طبقات مساوات بخواب بود و با سوره ای که بر بنیخان الله جل جلاله تعبیر و بیاید
 الشیخی یا محتوای الحیا لیجید الایلیه نموده است و اگر اگر بر سقف و خلف بر آن قدمه اند که سراج تمام از بنیاس بر میداری
 بود و در عروج مطهر فرود بر آنحضرت ایستاد و معطر از گریه بیت المقدس و انما عروج با وجع مویات نمود و ای که بر دم دخی گفتند
 قامتی پینه افادتی که ایستاد است است که تیر از روز و غم در بودت آسمان و عرش و کرم بر سدره الستی و اعلی نمود
 آنچه دید ما که تها و احواد چشم از رخ مگر دانید ما فاع انجیر و عذی و طروشانی مشاهده نمود و گفتند کای من
 ایاتی ذبیر الکبری و از غریب کرد کار بسیار لاطفه فرمود و گفتند که از آنکه از خدی سیدة المنتهی حیده حاجه الایلیه
 و همچنین گفته اند که در وح زمره بسیار عظام مشاهده کرد و بر یک از آسمان یکی از بسیار را بنظر آورد و عرویت که رفتن با
 آمدن حضرت رسولی بعراج در عرض سه ساعت از شب وقوع یافت و بعضی چهار ساعت نیز گفته اند و هم در ایصال ناز پنج وقت
 گشت و در سال دوازدهم و بر وی با مسموم در مکه شش نفر از اهل مدینه بر آنحضرت ایمان آوردند و اسمی ایشان اینست اسد بن زبانه
 و عرف بن خاریق بن مالک و جابر بن عبد الله و خدیجه بن حار و عصبه بن حار و بن حار بن حار بن حار بن حار بن حار بن حار
 نیز شست آنحضرت ایسا که شرب در میان آوردند و ذکر آنحضرت را گوید استوار یافت و نور ایمان در سلام بر وجات لحوال بسیار
 در سال آنکه بار یافت و در سال و او از مسموم از شست و آورده کس از اهل مدینه به گشتند در در خدیجه طهرت آنحضرت آمد
 و شرف سلامت شدند و در مسکن انصار قلم گشته از زمین پیمان خود که گشته در سال پنجم از هجرت آنحضرت از مکه
 به مدینه هجرت نمود و راه با حوی الاول بین سال سلمان فارسی مسلمان شد و هم در ایصال ناز هزار و چهل و هفت که در مکه
 بود چهار رکعت فرض گشت و نماز شام و صبح بحال خود با مذهب موذنی بر حال قرار گرفت و حقه مراعات پیمان اصحاب صلوات
 انعام یافت و برای بسیاری از صحابه یکی را متفرز نمود و حضرت امیرت فرمود که انک ایلیه فی الدنیا و الاخریه و هم در ایصال
 حضرت نبوی با حایره تعاف نمود و در سال دهم از هجرت و در رمضان فسرغش شد و صدقه غنایه و احب آمد و قبده از طرف
 بیت الله سر بلطف که بخیل یافت و تزیین سوره ادراد ایله رسیدة النساء بوقوع پیوسته آیه لکم فیکم فی الدنیا و الاخریه
 گشت و حکم اذن للذین یفتنون بآئینهم ظلوا و آنحضرت بجهاد نمودند و حکم گرفت بر قتل اعدای دین چه کشتند خدا و قتل کردند
 و در ایصال الحاد و بنی القدر زود داد و شکست بجانب کفره آنرا و و شیعیت بسیار دست اهل اسلام آمد و خمس قیمت مقرر شد
 نمود و بعد از ایصال تزیین انعام دیدن و غم از بر مکه و فرسید قتل آمدند و حقا و تفرید کرد و مستگیر شدند و حایم بسیار

گلشن محبت چهارم

و ما بعدی و منبت ابی القاسم بود و او را با دست از جانب پسر نهم ضعیفیت حق بن اعلیٰ ازینود و خمیر بود باز هم میزند که
 نیمه نام او بره بود و حضرت نیز رسم او را میخواند و در حجابش چون بود و بعد ایامی آنحضرت چهار بود اولی ما در قطب
 حجت شمون که متوقست ملک است کند بر رسم پدر برای آنحضرت فرستاده بود و دوم در حجابش دیدن میسر بود و سوم
 کیزگی بود که در آن حضرت بخنده بود چهارم کیزگی بود که بارش با آنحضرت آمده بود او را و اگر آنحضرت در خبر بود تا سوم
 و بعد آنکه و این رسم قائم و بعد آنکه در که فوت شده و در رسم از در قطب بود که از زینت شریف شده و او را به نام آنحضرت
 غیر از فاطمه نبود و زینت کثرت در وقت بر رسم آنحضرت بودند و اما عالی آنحضرت بشکام رحلت و خبر بود و بعد از آنکه در حجاب
 صدقات بود و در آن کتاب اهدی بن حاتم بر علی و عیسی بن حسین بر شمس لاله و قیاس بن قیس اسدی بر بنی اسد و تید بن عیسی بر بنی
 و عارضی بن عرف بر بنی مراد و سوسن بن علی انجمی بر بنی اشجع و عباس بن برادیس بر بنی سلیم و صفاک بن میان کلابی بر بنی کلاب
 و کتاب آنحضرت گویند چهل قسم بود و در مقربان فرستاده بود که حضرت امیر کاتب می نامید و اگر آنحضرت غایب باشد ابی بن کعب
 و زید بن ثابت کتابت اینست کند و در سیرت بن عوام و جعفر بن ابی طالب کتابت احوال صدقات مقرر بودند و بعد از آنکه در میان کتابت
 نبوت و غیر آن سید و حسین بن زین کاتب معاملات بودند و بعد از آنکه در ارقم کاتب بود که بدو متعلق بود و ایامی مبارک کتابت
 مورخان معلوم است **وَ اِنَّهَا اَكْبَرُ بِجَنَابِ الْاَمْرِ وَ صَلَاةِ اَللَّهِ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اَلِ الْبَيْتِ** تو که احوال حجت **عَاقِبَةُ** حضرت ابی
 و بعضی از مسائل **عَاقِبَةُ الْمَرْمِزِ** پوشیده نماند که با اتفاق جمیع افاضل علمای آنحضرت عزیزترین اولاد و خاتم الانبیا
 بود و شرف ذات حسن صفات و علو مرتبت و توفیق نرسد بود از حضرت امام محمد باقر مدینه است که ولادت آنحضرت پنجاه سال
 گذشته بود که روی خود در راه جادوی انانیمه مقرر جمیع بود یعنی گویند در سال دهم هجرت آنحضرت بوجود آمد در قستی که بیاید
 سال هجرت آنحضرت گذشت بر او در فانی بسیرای جاودانی اتعال فرستاده بود و القاب آنحضرت مبارک که وظایف
 از آنکه در راضیه و معرفت و محبت و تبول در زهر است که آنحضرت امام محمد و امام حسن و امام حسین و امام امام زکری است و بیست
 شده که اگر حقی فاطمه بر آن بیاید نیز حضرت فاطمه را در روز قیامت گشوی بود و در کتب فریقین نگه گرفته است که حضرت رسول صلی الله
عَاقِبَةُ اَلْبَيْتِ من اذا ما انذرت اذ اذنا و من العجبنا خلفنا العجبنا در بعضی اخبار آمده **اِنَّ اَللَّهَ يَعْجَبُ بِعَاقِبَةِ اَوَّلِيْهِ**
 فضایل مناقب آنحضرت از حد اقرب است از شماره بیستون آورده اند که حضرت فاطمه از سال هجرت تا سال امیرالمؤمنین بود
 ایامه سالگی رحلت نمود و در مدت هجرت بعد از پذیرش زکری خود اختلافات تا از شش ماه بیشتر و از چهل روز که گفته اند که
 علی ایامی بر آن گفتند که در روز ششم ماه جادوی باقی نماند و رحلت فرمود و بعضی در شب ششم ماه مبارک است سخنان گفته اند و این شهر
 محبوب در سیرت شریف اولی گفته و همه اقوال منقول است که در آن حضرت شش واقع شده و بنا بر وصیت آنحضرت در شب ششم
 گفته و غیر از سوره اولیا و بتولی عبدالله بن عباس کسی دیگری بخانه آنحضرت حاضر نبود چون آنحضرت از خلفا و اولیای ایشان آورده
 حاضر بودند خواست بر جنازه آنحضرت نماز کند از دنیا بگذرد و وصیت فرمود که در کتب اخبار آمده که از حضرت فاطمه چهار فرزند نام محمد بود
 که امام حسن و امام حسین و زینب کثرت و زینب ابی عبدالله بن جعفر طیار در سلک از دواج کشیده و در دو سپه متولد شد بعد آنکه
 در زمان کثرت اختلافات بعضی گویند که علی بن محمد در کالج کرد چون چون فوت شد محمد بن جعفر از آن بیرون نمود و محمد از آن کثرت
 و تفری بود چون محمد فوت شد بعد از آنکه در جعفر کثرت را حاضر نمود و فوت شد در خانه عبدالله روی نمود و زینب امام کثرت طلعت
 نام و در آن حضرت رسول صلوات بر حسین باقی مانده و در آن آنحضرت بعضی گویند در قریب جوانی زکری خود فوت شده و بعضی گویند

در کتابی که در این کتاب است
 در کتابی که در این کتاب است
 در کتابی که در این کتاب است

مفسرین

بقیه مسلمانین بیخ سوز و دانه نظار بجز این فقاه ذکر احوال خیریت آل قلاب از او در وقت اواخر عمر از آن

چند کتوب علی بن عیسی الاخصیار حتی فاد کتوب نسبه در امام اول است از آن شیخ مشهور در او در حدیثی در آن
ایرتاب از آن سوز و دانه نظار بجز این فقاه ذکر احوال خیریت آل قلاب از او در وقت اواخر عمر از آن
پیر عم و افعی بودند و معین حدیث آنها از علی بن فضال من قبلی قالنا من فیما من الیها و شیخی از کتوب خیریت بودند و از کتوب
ظهور نمودند و در وقت آنحضرت در او در بجز این فقاه ذکر احوال خیریت آل قلاب از او در وقت اواخر عمر از آن
از آن مشهور بود حاج که آنجا در جرد و شیخی بر این مطالب و بعضی گفته اند که توله آنحضرت در میریوسم مشهور بود از آن مشهور
است است که غیر از آنحضرت از آن در آن جسم کسی نتواند شده غنیمت شد و در وقت آنحضرت در آن مشهور بود کسی تا در آن
آورده اند که فادر آن مشهور میخواست نام آنحضرت را نام کرده و قبولی آنحضرت که بعد از نام نهاد و یا از آن مشهور است است
وحی الهی در آن مشهور میخواست نام آنحضرت را نام کرده و قبولی آنحضرت که بعد از نام نهاد و یا از آن مشهور است است
سبقت نمود و جمیع علوم عقلیه و غنیمت آنحضرت منقذ میبود چنانکه شیخی او در مشهور است که سن نه از آن مشهور بود که علوم غنیمت
و عقلی و عقلی علی است صاحب از مشهور که واقع میبود در او در آن مشهور بود که در مشهور است که در مشهور است که در مشهور است که
اتنی است که آنسان میبود سبب او در مشهور است که در مشهور است که در مشهور است که در مشهور است که در مشهور است که
و خاص آنها و الهی است که در مشهور است که در مشهور است که در مشهور است که در مشهور است که در مشهور است که
با اصولی بین که در مشهور است که در مشهور است که در مشهور است که در مشهور است که در مشهور است که
تعبیر با احوال حیات احوال قیامت است مشهور است که در مشهور است که در مشهور است که در مشهور است که
در مشهور است که در مشهور است که در مشهور است که در مشهور است که در مشهور است که در مشهور است که
و بیان و علم مشهوری غیر اصول الدین علم فروع است مشهور است که در مشهور است که در مشهور است که
بر او در مشهور است که در مشهور است که در مشهور است که در مشهور است که در مشهور است که
عرب و صفای ایشان به بر شده اند اما من الفاظ او در مشهور است که در مشهور است که در مشهور است که
و خوب در کلام او بسیار است اما در کتوب که در مشهور است که در مشهور است که در مشهور است که
القرب و تبتونی نیستند که اگر در جمیع امور ترجیح داشته باشد و فصاحت او در مشهور است که در مشهور است که
شده است که کلام او از آن در مشهور است که در مشهور است که در مشهور است که در مشهور است که
از آن در مشهور است که در مشهور است که در مشهور است که در مشهور است که در مشهور است که
اوستند که روی قرانت میگردانند بوی حق میباشند و در مشهور است که در مشهور است که
از فقها من به حد از زیادتی او پس جمیع کتوب و بجز این فقاه ذکر احوال خیریت آل قلاب از او در وقت اواخر عمر از آن
در جمیع احوال و احوال علم نظار من معتمد است او در مشهور است که در مشهور است که در مشهور است که
کرده است از آنحضرت که در مشهور است که در مشهور است که در مشهور است که در مشهور است که
که در مشهور است که در مشهور است که در مشهور است که در مشهور است که در مشهور است که
از مسلمانان آید در مشهور است که در مشهور است که در مشهور است که در مشهور است که

۵۴۲
بجز این فقاه ذکر احوال خیریت آل قلاب از او در وقت اواخر عمر از آن
بجز این فقاه ذکر احوال خیریت آل قلاب از او در وقت اواخر عمر از آن

گلشن بیت چهارم

منزل یافت عالم سبباً ثم بظاہر باطن و تاویل تفسیر خاتین شد کترا و حکم عالمیت سول خدا از برای من در فم خاتین اور در عایت
 و خط کردن اور همه کسی که موصوف باین اوصاف میباشد اسناد علم تفسیر او ظاهر و پدید است چگونه چنین نباشد و حال آنکه حضرت
 فرموده است که عالم ترین مردم بکتاب خدا من اول بیت من میباشد و اما علم تفسیر بر حسب راجح میباید با شخصیت تا فرو خفیه میباشد
 از قلاده ابا یوسف محمد ز فرسیستان و ایشان اند که در علم را از ابی حنیفه و از علم ایشان از قلاده حضرت امام جعفر الصادق
 و اولیاد امام محمد باقر مستفی شود بخرت امیر المؤمنین و اما فرقه سافیه پس جمع میکند بجهن ادریس شافعی و اولیاد تخرین بجهن ادریس
 پس راجع شود و غنم او را بنده و فرود آرد آن و غنم راجع میشود بای حنیفه پس جمع شده بخرت امیر اناطانیه حسنه بد پس جمع میباشد
 با محمد بن حنبل و اور جمع میکند بشافعی و ابوبابی حنیفه پس جمع شده بخرت امیر اناطانیه ماکلی ایشان منسوبه یا ملک بن انس و او
 تلمذ امام جعفر صادق بود و بر وی تلمذ برید و او از قلاده مکرمه او از قلاده عبد الله بن عباس اولیاد حضرت امیر است اما
 فرقیه پس انتساب ایشان بوی آن حضرت در علوم مشهور و معلوم است خصوصاً در علم کلام و حدیث و فقه و اصول چه این علم را
 کرده از اولاد او و اما علم هر وقت پس منسوب بودن صاحبان و نظم از صوفیه اهل اند نبوی آنحضرت ظاهر و شایع است اکثر در این کتاب
 در اکثر فصل و باب مذکور شد و بعد از این هم مذکور شود و اما علم قوت پس این مشهوره و تاریخ حاتم و خاصه معلوم است که جزیل نازل شد
 روز جمعه و یا بدینکشت لاقی الا لاقی لا یستغاث الا ذوالالقشایر اما علم خصم و تاریخ پس این از برای اوست که
 چه آنحضرت خبر میداد از ماضی و مستقبل و حال و عالم با احوال غیب و در این باب احوال و احوال آنحضرت مشهور است اما علم کلام
 پس از آنحضرت ظاهر شده است از خطبان استغفار کرده اند و منسوبست بعد از آن حضرت بله شمس محمد بن خفیه و قلاده او چنان
 ذکر کرده است محمد سرستانی در کتاب تل و غل و غیره از علماء و اول این علم چهار قسمند اول متقدم و متفرقه و دشواره و خواب را
 پس انتساب ایشان بوی آنحضرت معلومست پس ایشان اند که در اول جنود خودشان را اکثر آنحضرت از اولاد او از خطبان
 در هر باب ایشان را از اولاد او روئی است منسوبند که کاتب ایشان و اما متفرقه ایشان منسوبند بر اصل بن حطاب و اولیاد
 این هشتم عبد الله بن محمد بن خفیه و او را که پدرش بود و اما آنستند ایشان قلاده ابو الحسن علی بن ابی اسحاق شری میباشند
 و او تلمذ ابو علی جانی و اولاد شایع متفرقه است پس جمع شد امیر آنحضرت و اما خواجه پس ایشان باشد بعد و خرافا ایشان در کتاب
 که در آنحضرت بسبب شیب بود که حاضر ایشان شده بود در روز شکریم ابو موسی اشعری و عمر بن الخطاب آنحضرت اند کرده بعد از اول
 او در ایشان را در خروج ایشان بر لوبه انانکه بودند از اصحاب اتباع او امر بیت ظاهر و اما معلوم حکمیت پس منسوبست او و صاحب استغفار
 چنانچه جناب مقدس نبوی فرموده که قسمت کرده شده است حکمت برده جزو پس عطا کرده شده است بر جناب علی بن جزو و بر کاتب
 یکجزو نیز فرموده است که من خانه حکتم و علی در است از برای آن پس یکبار داده که نظر ما بوی آدم در علم و نبوغ در شمس و حتی
 و بوسی بن عمران در فرشتش و بقیان در گفتش پس نظر کند بوی علی و کلمات آنحضرت بر تیره بریده است که قومی بالوین آنحضرت فای
 شده اند با وجود این کلمات جمعی را با آنحضرت مقدمه استند که در جمله عطا بودند و از بنب حسب طاری بودند در دنیا ایشان کامل بود
 جمعی که آثار و پیش و دان فرمودی است بار است شری و غیره و در بود که شد و باز نبوخت عقل ز حیرت که این چه بود
 مغزین در آیه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و اطیعوا اولئکم انکم لعلینکم و اطیعوا اولئکم انکم لعلینکم و اطیعوا اولئکم انکم لعلینکم
 قرانت و بعضی براجذ که اولاد خلیفه زمانت و خلیفه پادشاه ایران و تورانت عارفی گوید که اولاد او از آنکتاب گردانست استغفار
 گردان و کاظم و دروخ و در خوانست حکم فم و کاشان است اولاد او را از او کون از او است نه آنکه دل بکلمه عشر شام داده است

حسرت المیم

فرمانی از پیشین نکرده است که مدعی چشم نباشد و استواران کرده کبیرت با حق دادند که سنگ فیاقی از دست تو نماند
عظم شیع بود که گل بر من حسد افکند و این گزیند که در آنی خاند سانی داشت در کتب قسم ذکر است که در نظر خود کوشش بسیار
شیرمدان بوباد بازی آخانه که در جرم که گشت بمران بکرب خنده در زبان منبیر که خنده عیون بر من از حسن فاضل بنده و ظاهر
جهان تابان تر از خشم آمده مسکتی نپروید آوی کل یکت فریوزد بحمد و او بودی که در بنده خواب نمرد و کوشش
بچ با خنده توئی بری می فرآید بانه بکوشی مال ایام و چشمه ببول خود و هر بل برده اختلال بخدا از تو رسیده
یکم خرفی از علم خواندی بنا بر آن سسه در دهان فریب عیون سال بفرودت طوالت کنیدی در پی برت بدل چون لبی بود
مشوئی چون که در اطلالی نمیدر گشتن رفته بدلان غاشس بقصدت درنده چون غم ظالمی بنایت می دور سنگران بنایت با
خواب آیت جایی ایستاد الهی او بید رسد ذی الحجرتی که در سینه چشمی بفری آمد دم نمیشد از دم کوشش بر رخا شست از تو
ساخته آفتاب ایستاد فرق خاک نشستان کوی خلوت پر از اذاعت آتیه خیال کسری آن سسه در خلافت خبری نپوشید
عظیم مانده نماید نسرد اول با خود آگش که این ایام با کتاب بل تمیسه کنید عود با طیبی در او در آنجا سایه و با همی که سایه
بود نسیم بارین که در آنرا نواج کیند که در شمس ایستاد عبد القدر بسب بود در سال چل عمری در بنده هم به خوبی نوزدم شد
انبارک عبد القدر کیم مرادی با تو می خاد و عبادت معانی بن خالده شیدا انتشیر قیس نشسته اند یکجا بنیت شیری که در بن
داد و بود فی نفسی جانان آنحضرت در با ما نام تم عالم جاوید فرامده حضرت امام حسن بر آن حضرت تا که در خواب خود شش
در خفته شوق درون ساخت عرشش شست سه عالی بود ای شصت خیال بود چاه درشت سال بزرگتر از دین نامت بخت
در خفته است در سال شش ماه فرزند بود و ذاتی که با در خلافت صورتی اشتغال بود چهار سال از طلا بود و بعضی کتر ازین
نیز گفته اند که آنحضرت بعد از جوانی در حاجت تیر بود شش خاتش انکشتن شوالوا و جلاله و بعضی نیز گفته اند که آنحضرت
و که امام امام حسن این ایامی طالب عظیم است سلام حق سرورانی از اثنی عشرت فرستاده امیرالمؤمنین
در فرودگاه حضرت پیر مرد امام شرفش از نوزده شربت است میلاد آن امام عالی مقام در شب شنبه هفت شهر رمضان کثیر انبیا
در سال سیم نوزدهم واقع شده و بعضی در سال از نیم فرجه است گفته اند که در آن روز آنحضرت جبرئیل از آسمان حضرت رسول ص
کلام آورد مشرب گفت که نام پروردگارت آن حضرت فرمود که گفت من جبرئیل هست مشرب او را منی است جبرئیل عرض نمود که من هست ایما
اسم جانان حضرت احسن گذاشت خاب رسول آنحضرت ایما در دست میداشت در می آن امام مبرور شش گرفته در آن
بچه آینه ترا خجسته در کتب غیر مذکور است که حضرت رسول ص فرموده است که حسن و حسین دو کوشش و شش آینه و ایضا از طرف
عالم در دست که روی نوزدهم از بن برآمد و آن مرد از اهل عراق بوده از حد استه سوال نمود که اگر گفته بود حالت پنجم گفته بود که
عبد الله گفت نظر کنید که این مرد آمده از نون شبه سوال میکند و حال آنکه فرزند رسول ص خدا را امید کرده بود و آنکرده من از آنحضرت شنیدم
که بنفشه بود حسن و حسین بهترین جوانان بنشسته ناقب حضرت از حد فرزند از شهادت و بیرونش از آن ب آنوقت آب سید با
و این در عین نزد حق و ذکی و جنبی و زاده و طبیبی اولی در مرده و در کتب آنحضرت او محمد و بعضی جوانان نسیم نیز گفته اند و در کتب سبز
ذکر است که چون اوقات جناب امیر المؤمنین از نزدیک سید امام حسن را با سایر فرستادن ایشان خود طلبید و حضرت امام حسن را
و جانشین خود که در آنجا سوار علوم الهی بود و این جناب رسالت پناهی را با تسلیم فرموده او را در آنجا بکت خود خوانده اسسه از الهی با کوشش
کورمانه و چون آنحضرت بگم بود و با در خانی اگر قبضه خلافت پای عترت نهاد و نوبت عدل داد و خلف احسان بر چهره رخا و در ایام

چهارم از امام حسن
عبد القدر کیم مرادی

کشتن بیت چهارم

و قلاده خود که قطع و قطع مساویه بین آن میان نماید چون سبکست نظر فرودید که اگر کرد که دعوی دوستی بخانده و طریق برادری است خلاص
 می بماند انگشته ایشان اهل خانگی و حقوق بر بنده و سبک است ایشان که تر آن بسته و پدید باری ایشان مشکوک خصم است
 سنگت لاجرم بر بختی در کتب اخبار است که صلح معاویه در او دوین تقسیم بر اسی نهاد یکی از بشکوه صلح آن بود که معاویه
 در وقت رحلت شناخت امیری که از او کسی را در خلافت معین و تقسیم ندارد معاویه خاطر بر آن قسم داده که نیرد را از پسند کرد
 و او بر سینه خلافت نشاند و مدانست که با خود آنحضرت را یعنی صورت فرود آمد خلافت بریزد تقسیم نیرد بر این امر آن جده حبش
 جال برید در سال نیرد فریب داده آن بر چشم چکر گوشت خیر البشر با امید صالی نیرد بر سر داده بفراد این جهان فرستاد و نیرد
 از چهاره بن اسپرودیت شده که در هنگام مرض آنحضرت به خدمت او رسیدم و کفرم این رسول الله را در خلافت فرمای در جوی
 که صبا می سفر آخرت بیست روز آن غمرا اهل از اصول اهل تحصیل غایب بود که تو طلب یا میکنی در کت ترا طلب میکند و با در کن اندوه
 روزی را که نیرد بر روزی که بدان مستی یاد آنکه بر مراد مال تحصیل غایب زیاد از وقت خود خزینه دارد دیگری خواهی بود با آنکه در حال حیات
 و در تمام حساب در مشبهات حساب ظاهر بود پس دنیا را بفرموده و دل بر این گرفتند آنچه تو را کافی باشد که اگر از حال است
 نیرد در آن روز نیرد باشی و اگر از حرام است در آن مالی و گنای نباشد و اگر شبیه است ضرورت مباح باشد و در آن حساب نباشد
 دنیا می خود جهان که کن که گویا همیشه غایب بود و برای آخرت جهان کار کن که گویا نیرد خواهی بود اما اگر خواهی مستی را بشی مقوم و مقید
 موات و اوست باشی بی سلطنت و حکمی پس بیرون و از ذلت و مصیبت خدا بی تو و اطاعت کن این را در تمام مسرکاه نور احادی و احادی
 شود و فطر شوی که با خلق مصاحبت کنی پس مصاحبت کن با کسی که مصاحبت از ذلت تو باشد و اگر او را خدمت کنی نیرد اهل گفت کند
 و اگر نیرد بایی غریبی بر ایاری و اگر کلامی بگویی سخن ترا خندین نماید و اگر بر دشمنی طلب کنی در قویت تو کند و اگر دوستی بد کنی یو
 از نیرد احسان دست دراز کند و اگر خنده در احوال تو ظاهر شود روی آنرا مسرود کند و اگر از تو یکی مشاوه گفتد آنرا ظاهر نماید و اگر
 مسرود مال کنی از او عطا کند و اگر ساکت شوی بنوالت کنی او نیرد کند و اگر غایب با او در شود تو نیرد شوی باید که از تو نیرد نیرد
 در سبب او بر تو مصیبت دارد و در وقتیکه حقوق ضروری لازم شود نیرد او نیرد و با تو مزاج کند و نیرد او نیرد و نیرد او نیرد
 و بگذشت آن آنحضرت تا بخار رسید حضرت امام حسین را حاضر گردانید و وصی خود نمود و اربع امامت را آنحضرت سپرده بود
 بریاض قدس فرامید و آن ائمه را در روز پنجشنبه از شهر صفور در سال پنجاه هجرت به دو عمر شریفش در آنوقت چهل و شش بر روزگار
 چهل و هجرت سال بود و در آن خلافتش شش ماه و در آن امامت آن حضرت قریب سه سال بود و در جمیع مدفن گشت آورده اند که آنحضرت
 پانزده فرزند ذکر داشت بر نوزده جن نیرد عمر و حسین عبدالله که عبد الرحمن عبدالله حسن امین محمد محبوب جنفر ظفر عمره ابو بکر قاسم
 و بعضی گفته اند که آنحضرت یکصد فرزند که فاطمه نام داشت و کسبنا دام حسن بود و بر و نسی بنات گنبد آنحضرت پنج نفر و در آن
 که در الله امام محمد باقر است از نیرد ام عبدالله و ام محمد و ام سلمه و با تفاق علماء انساب نیرد و حسن نیرد و از سایر اولاد آنحضرت
 عقب نماند ذکر آن خاندان عباسی است از ام عبدالله و ام محمد و ام سلمه و ام حسن نیرد و حسن نیرد و از سایر اولاد آنحضرت
 آن حضرت سیم دوازده امام و بیست و یکم است که امام است و کتب معتبره اند که امام حسن از فرق بر ما بعد از آنحضرت رسول مبارک و نیرد
 امام حسین از صدر تا آخر سبب است تمام داشت که در آن حضرت فاطمه بعد از ولادت امام حسن بی چاه روز با امام حسین معاشرت و نیرد
 آن حضرت تا چهارم ماه شعبان در سال چهارم از هجرت قریب یافتند که آن حضرت شش ماه بود و گویند بعد از آنکه بی نیرد
 آنحضرت فرزندش شش ماه متولد شد که نیرد است و چون نیرد ولادت آن نیرد آنحضرت شش ماه بعد از آنحضرت فاطمه

و در کتب اخبار
 از نیرد امام حسین
 صاحب

نموده این بیعت است و در زمان غلبت خود بجای داده اند آن که کشته شده است و کشته شده است و همین نامها
که مراد از کشته شده است شمشیر نام دوم سپه پارون بود و الحاق این انگیزت بود و سبب رسیدن وی در آن روز که سینه سپرد
گفته اند که کتبت انجاسا اهداته صدق حلت جناب رسول شش سال چند ماه بود و در زمان شهادت از بزرگوارش می گویا
سهاد بود و ده سال در زمان برآمد عالی گوهرش نه گمانی نبود به نیت شهادت حضرت امام حسن و ده سال که سری امامت فرمود و در روز
یاد و شنبه هم فرمود و احرام در نه شصت یکم هجری نگم نزدیک بر ما بود و کور عبید القدر بن ابی عاصم کوفه و بطلیم عربین سده خاص و بیع شمر
دو و یکوشن با سواد دو فرزند از آن بر ما در ناگانی از پیش مخلصان بفرشاد است سید مقبول با فنی بشناسد و در کس بود که در آن
بخطاب جان خود را نهاد و فرزندش نرود فرزند او را داد او را ده و بی با تمام آن حضرت بود و سبب رسیدن در سرده هم آن حضرت نهاد
عربین شهادت پرورد و بفرمود صدق شون و لا تحببنا الذین یمنون علینا و لا یمنون علینا و انما بل لعلنا عند ربهم نزد حق
در قرب حضرت حق قبل و احیای ابدی یافتند غیر کردید که قبل ازین در مرقع خود در کتب که هر کس نمی سجده نهائی نزدیک تر است
و بدای از قبر است چنانکه در کتاب گمانی از حضرت سید آمده بود است که قال یومئذ یخاف علی ان استقامت ان ینزلوا الیه القیون ثم
ان یخونون ثم الاصل قال الاصل و انما یمنون علینا و لا یمنون علینا و انما یمنون علینا و لا یمنون علینا و انما یمنون علینا و لا یمنون علینا
تذکره ای که در خطبه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است که در آن فرمود که ای کسانی که ایمان آورده اند در حق خداوند
ایمان بر سیده و مؤمن سخن نگویید جاری گوید که سواقی که برید کن گفتاوا این سخن گفتند و بیاید بیاید بیاید بیاید
سعاد خداست ای ذلیل بود در جان عزیز تر است تمامی نیست در راه او سبب آن گناه مکن و در نزد بعضی کسان آسان آسان با وی نه گناه
نبردنی باز برود و جان با نسی لاند فرود نه بسته سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
شود نه ان با کس باشد و حاصل و حاصل باید که درین نخل برود و سان جان و شمس را شمع جان جان فداساز حسین حسین ای که خدا
دارد میدان عشق یا مشوق سبب آمدن در فاقس از خویش که اوصاف پیش او را اگر محاسن پیش فراید و زبان آستین با سبب آمدن
باب سجده گشائی و سؤال در روز زانی و اگر ایما و آنگی و در می روی مستبر خداست و تحت من حازه با محبتی فله شمس انما لانا
پیش آری و در دنیا و عهد در آخرت توقع داری در عرض آنکت و درم حور عثمان کاتنت ایاتو و ایاتو و ایاتو و ایاتو و ایاتو و ایاتو
جاده و منزلت پرستش عالی و اگر استخوان و جاده و زلف و سبب الله حق مجاهد پیش بر بدید و لا یمنون علینا و لا یمنون علینا و لا یمنون علینا
اورده و در سبب طریق عراق پائی است که شنبه نکرند ازین می شیران گفته سخنند در آن شید و سیران آوردند که هر شش
شش فرزند داشت قول علی همنکر که ماد شش شاه زمان بت چند جردین شمس با بود و هم علی کسب از ام لیلی فت ابی حرد و بن لعیلی
فرمود و در کردای مثل شیدکتم بر هم که در او گفتا و بود در زمان پند حات فرود چهارم عهدانه که داله و شش ابیبت
امیر القیس است در کربلائی مثل سید خورده شهادت یافت نجم و ششم فاطمه و یکینه بودند از ام اتوقت محمد بن عهدانه
و بود گفته بعضی از لاند که در آن حضرت پنج فرزند شد که یکی از ایشان از نام داشت فاطمه علی بن جعفر بن الحارث و ذکر امام الاحمام
علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام آن حضرت زاده شد شیخ شریح در بیست
آنجناب شریح واقع است لادت آن حضرت در پانزدهم ماه جاری اول سال سی و ششم از هجرت دوی داد و بر روی در جمعه
تبرک و شنبه پانزدهم جاری الثانی و قبل ده ماه شعبان در سن سی و ششم هجری بود - ان قبل زنده است بر انوشیروان اتفاق بود

در این کتاب
در بیان
در بیان
در بیان
در بیان

حق و مال و دین و سال یکی باید بزرگوارش بود و دست است و نخواست می چار سال از دست نهادن حضرت چنانکه وقت خصال در
دعا و فقر در سوانی بشود شمس با وقت نبرد و حمد و ثناء و ابرام بود و هم مبارک و حضرت علی و خلیف ابی طالب و محمد و موسی و عیسی
و اقیاب با یونان حضرت زین العابدین و سیدنا ساجدین از کی و این استجا و بود و بوجه صحبت اله و نبی بزرگوارش بر مندا است
چو سخن نبرد و عجب آن که بسیار گفت شنیدند و خنده در خنده است بجز الا سوز زبان عربی فصیح براناست حضرت او ای سادات
نور و هیبت که حضرت بسیار گریه شخصی بخودت حضرت عرض نمود که این مقدار گریه کن که نفس خود را پاک خواهی کرد و سینه در بزرگ
روز اول نفس خود را گشته نام اکنون بر ما که یکم بسته میروید شده که حضرت امام محمد باقر فرمود که چون عهدی وقت در صحت رسید
بر اسیب خود چنانچه فرمود که غم نماند و صحت یکم تو را آنچه وصیت نمودم و ایام در هنگام شهادت خود فرمود که پدرش او را وصیت
کرده بود این وصیت موافق طاعت بود که زینهار تم و جو میکند بر کسی که باوری خیر از خدا تعالی بد اشتبا شده و در بسیاری از کتب معتبره
رسیده است که شام بن عبدالملک مدان در ایام پدرش در زمان حکومت برادرش ولید بگذارون حج عمریت نمود و در وقت
خواف بر چند سی میگرد که استقام بجز الا سوز نماید و واسطه از دو جام خلق ادراغیتر شد تا جرم بر منبری نشسته بخواره خلق مشغول گشتند
استقام همی از اعیان شام در طاعت شام بود در آن شام امام عایتمام آنجا میسوز نمود و عظم بر طرف میکشیدند هر طو است
در وقت خلق میفاد و شکاف زدند هم بر استقام بجز گشت خانی از خلق راه گذری از اعیان شام که امام بنیشتانند
شام بر سید که این گشت که فرق نام او را اندر چشم میکشید شام از خوف آنکه مبادا این شام بخدمت آن امام و اعیان
میل نماید بجای کرده گفت ما بحال دشمن مرقی نیست فکر کردی با حق راست گفتند چه اگر او را مرقی بودی چنین سخن گفتی ابو فراس که شنید
است بفرزوق در غفلت با فرمود است گفت من شناسم کسی که زود پر پی سوی من کن و شامی روی غمزدنی آورد و ابو
فراس قصیده خواند در بیت آن سرور بیکلم نظم کشید که حاصل سنای قصیده ابو فراس در کتاب مشقه الذهب نامی است بیت
انگس است این که در دیلم از فرم و بوقیس و خیف و ما قرم و حال بیت در کن و عظیم تا در آن مقام ایراسیم گروهی صفی
مجموعات چسبید که ذکر عباد فرات بر یکم یاد بقدر ادعای عرف بر عفو مقام ادوات قره العین تید الله است
زیره شایخ و در دود و زهر است میده باغ اجد مختار لا اولع حیدر کز چون کند جای در میان فریش رود
از فقر زبان فریش که بدین سسر در شوم شیم بنایت سیده خصل و گرم زنده عزت منزل او حامل در وقت محل اد
در چنین عزت دولت با هر هم عرب هم بجز بود حاسه جدا و بر سنده کنین خاتم الانبیات عشق کنین در عرب
عظم بود مشی که دانش نخل و مغزور بعد عالم گرفتار بود و کوه خیزی زنده در دود چسبیده شده بنده اقیاب بر نیا
بوم از در گریافت بهره چرباک حبه ایشان و لیل صدق و دقان نفس ایشان میل گفتند فغانی که بر سنده و چنان
بالقرض سالی من خید لیل الارض بزبان گوالب انجم هیچ خلق نیامد انجم و گریشان ساقی است در
بر بده خلق بعد که آنکه سر سدر نامدار و لوج فسرا نام ایشانست بعد نام خدا چون شام آن قصیده چنان
انتظام را از ابو فراس استماع نمود بر رغب که بحس او امر فرمود بجز قصیده فسوز و قدح مسیح حضرت سید ابی طالب و از ده مرتبه
دینار نزد فرزند فرستاد وی نخست قبولی کرده معروض گردانید که من این بیایست از برای کب ثوابت اخروی بیکلم نظم
کشید ام نه از چند مرتبه خاست نبوی آن امام عایتمام نظم گفت ما اللیث احابنم آنچه و ادیم باز ستانیم
جویم بر شیب فرزند نظر اندام با کز در باز آقا ایم بر سپردن نقد عکس یاد کرد بر ما چون عهدی با آن نظم

گفت

گفت تا قبول کردیم تا آنکه گویند که از اخبار بسیار برده اند و معلوم می شود که آنحضرت اولیدین عبدالمطلب مروان مسموم کردند
و بدان بر سر جای عرض می آید آنحضرت در بوستان مدینه این گریه می کردند بنام بن عبدالمطلب همان آن شیخ است
منه و در کتب اخبار ذکر است که آنحضرت بیست و نه مرتبه فرود آمد بر این در آورده پس در آنجا خوابید و برقی گویند
که در اصل و قدر داشت اسمای اولاد و گویند آنحضرت بر آن فریب است نام فریب که در ادب حدیث ظاهر است امام حسن بود و آنکه
که در کتب شریف شهادت شریف شد و هر دو عیب است و حدیثه حسن و حسین است و قبول صاحب کتاب گزیده علی و حسن نسبت
و اولاد آنست آنحضرت بر این بر حسب حدیثی که از آن حضرت آمده است که آن حضرت در آنجا بود و آنحضرت آنوقت در آنجا
انکه ذکر امام الهام محمد الباقی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام آنحضرت نامش آنست
حضرت امام حسن و بر است اولاد آنحضرت موافق است در روز چهارم یا ششم فروردین ماه در حبس بود قبول یعنی در سینه ماه صفر
در مدینه منوره در سال پنجاه و هشت از هجرت اربع شده ام سال که آنحضرت تهنه و کعبت با پیشش از جنود لقب بر نشانی از نسبت
که حضرت رسول آنجناب ایدین لقب تعبه بوده بود برای آنکه شاکه علم از این در آنسین در آنجا بر سر فروردین ماه
انصار بر آنکه ترا و ملاقات فرمای نمود و سلام در آنجا فرمای رساند آنحضرت فاطمه بنت امام حسن بود آنحضرت آنرا معلوم است
از دو معلوم است که فرود در وقت شهادت به نزد گزشت سال و قبولی چهار سال بوده باید بود که از شش کی چهار سال و تکالی
نمود و زمان امامت آنحضرت نوزده سال بود در سال صد و چهارده هجری بمده یعنی صد و پانزده هجری و بعد از شانه هجری در راه
ذی الحجه و قبولی در ماه ربیع الاول بر سر عبدالمطلب مروان بر این بنام بن عبدالمطلب قبولی بنام بن عبدالمطلب از جهان فانی سید
جوادانی رحمت نمود در تبسیع معلوم است که از آن فرود در آن وقت است پنجاه و هشت سال داشت آورده اند که آنحضرت
سید پر و یک تقریباً و کار که آنست بر و این شش سپرد که تقریباً در آنجا بود بر این وجه تصادق و حدیثه امامت در آن وقت
فاسم بن محمد بن ابی بکر بوده و این سیم و حدیثه از آنکه حکیم است این غیره آنست که در آن وقت از علی و زینب و آنست که در آن وقت بود
رغم معلوم شد از حضرت صادق مرویست که بنام پدرش علی و در آنکه حکمی بسیار از پدر پرسید که آنست و آنکه در آن
اولاد و حدیثه آنست که بیست و نهم فرود می چنین است و لیکن با رضای بار خورشید که دانیده است که بنام آنست خود و دیگر از حدیثه آنست
بنام کعبت یا چنین است که احتمالی است از آنکه در آنجا بود در آنجا بود در آنجا بود در آنجا بود در آنجا بود در آنجا بود
دانیده است حال آنکه حضرت رسول بر جمع خلافت نبوت کرده است و این در قرآن مجید میفرماید و یتیم میراث القتل و اولاد
پس بچه میراث علم شما آمده است حال آنکه بعد از آنکه نبوت کرده و پیغمبری شما زید است هم فرموده آنست که
مخمس کرده اند که پیغمبر خودی در سنه او را فرمود رسول خدا که مخصوص کرده اند ما را به علم و نبوت این سبب میراث است و علی بن ابی طالب
مخمس میراثی و اسرار می چند که از صاحبش میداشت چون این آیه نازل شد که یتیمها اذن و ایتیم یعنی خطا آنها گوناگونند
نکاه دارند میکنند پس رسول خدا فرمود که یا علی من از حدیثی است سوال نمود که آنست که شش کرده اند و این است علی بن ابی طالب
که بر آن باب علم رسول خدا معلوم نمود از هر بابی برابر است و دیگر بر اول من شوی تا خود را خود را با بقران و مخصوصان خود میفرماید از دیگر آنست
و پنهان نمایند چنین حضرت رسول در آنجا بود یعنی میفرمود و دیگر آنست که هر آن بودند و چنین حضرت علی بن ابی طالب را کسی از اهل بیت خود که در آن
اسرار بآن برادر مخصوص نبود پس طریق معلوم است که بار رسیده است شام است که علی دعوی آن میکرد که من مرغب می نمودم
از علوم غیبی گاه میکردم و حال آنکه با رضای در علم خود کسی در شرکت نکرده اند و احدی را میسر بر آن غیب رسانید دست من آنجا بر آن

و در تمام این مقامات
و در تمام این مقامات
و در تمام این مقامات

فرمود حضرت در جواب فرمود که بار خدایا بر حضرت رسول کنانی در ستاده و همان کتاب آنچه فرموده دست قیامت درج داده و میان نمود
چنانکه فرموده و قَوْلُنَا عَلَيْنَا الْكِتَابَ فَبَيَّنَّا مَا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهَدَيْنَاكَ سَبِيلَكَ وَتَبَيَّنَّا لِي الْبَيْتَ لِمَنْ دَامَ فَسَمِعْتَهُ وَكُلَّ شَيْءٍ
تَحْيِينًا فِيهَا مَا مِثْلُهَا رَحِيمًا فرموده ما فَرَكْنَا فِيهَا الْكِتَابَ بَيْنَ شَيْءٍ مِنْ بَارِئَاتِي وَحَقِّ بَرَسَاتِي مَبْسُومِي سَوَالِ فَرَدِ كَرِيمِي
سری که بسوی او فرستاده البته علی بن ابیطالب را بر آن مطلق گردانیده و حضرت با علم برسانیده است حضرت رسول ص امر خود علی را که بیاید
و فاءت آنحضرت آن را جمع کند و سوره فتنه و تکوین و حنوط او شکر و دیگر بر ما منسب کند فرمود علی بر او من است از من است چون پیام
کلام من نظام امام را استماع نمود ساعت طولی بر زیر انداخته بعد سپید کرد و گفت بر حاجتی که داری از من بخواه پدرم قسم بود که
بلی اعمال من از بسوی آن که من در دستم اناس اگر مرا در خدمت کسی بنام گفت سخت اوم در همین روز و نه شوم قدم دست در کرد
او در آورده او را و طبع کرده من نسیب و داغ کردم و بیرون آمدم قهقهه کردیم که از این بیت طولانی بود بر من اختصار نمود مولانا مجلسی در یکی از کتب
فوق تجلیل مرقم فرموده از این حدیث حدیث دیگر معلوم میشود که علم کمون میباشد که آن غیر از علم ظاهریست بر اهل ظاهر یعنی استقامت
مضمون بسیار و بسیار است مضمون کَوْعَلْمِ آبَا ذَرَّجَةَ فَلَيْسَ بِلَمَّانٍ لَكَلْفَرَّةٍ سَوْنِ تَحْمِيْنِ سَبِيْرٍ اَزْ اَنْ يَبْرُوْدَ نَفْسِيْ
قَالَ لَقَدْ اَتَى تَبَايَعْنَا لَكَ ذَكَرَ اَمَامَ الْعَامِ حَجَّيْبُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَاقِرِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ
عليه السلام آن حضرت ششم دوازده امام و تحت ملک ملام و معتقد ای امام است لادت آنحضرت در شب
فدائی شب و سیم از هجرت بود یعنی گفته اند در ششادش بعد از ماه ربیع الاول بقول زین العابدین در روز جمعه وی فرمود که
تیر ششم در دهه چهارم بن محمد بن ابی بکر بود و در ماه فروردین ماه ربیع الاول در کاسم از خصوصان حضرت امام زین العابدین
بود اودت دوازده سال و بروائی نوزده سال آنحضرت با جد بزرگوار خود زندگانی نمود بروائی نوزده سال با پدر و ده که خود بوده است
چهار سال است فرموده که ای فرزند من در بروائی شصت هفت سال بود شهادت آنحضرت در ماه شوال روز دوشنبه بود
مقتدریم با در حجب در سال صد و چهل و شصت هجری بر سر منقعه عباسی اتفاق افتاده در مدینه متوجه در جوار جد بزرگوار خود و والد عالم تمام خود
آموده گشت بقیام و ایات دیگر نذر آورده است که در ذکر آنها چندان فایده نیست آورده اند که آنحضرت شش سپید که قرأت و کلام
کتابچه شش بار و چهارده مرتبه در یادگار که است شیخ مفید فرموده که اولاد او ذکر و انانیت آنحضرت در فرود بر این حجب اسمعيل حیدر
وام فرود نادر ایشان فاطمه بنت حسین بن علی بن ابیطالب بود و امام موسی کاظم و جعفر صادق و محمد باقر و محمد باقر بر سر منقعه شش و عباس
داسا و فاطمه که فحیات متقدمه بود و امام اسمعيل حجب من بزرگترین او ان خود بود و پدر بزرگوارش در باره او در حدیث بسیار فرمود چنانکه
بسی از شیعیان بیان برودند که او امام و قائم مقام پدر خود خواهد بود و اسمعيل در زمان حیات پدر خود در منزلت جعفر صادق فرموده بود که در کوشش
از آن مصیبت که به شما گشاده بر او بر آن تصور بود در پیشگاه جاززه اسمعيل را ضعیف میسوزند چند وقت فرمود که جاززه او را بر زمین نهاد
رویش را کشوند و بر بر او فرودند تا جاعلی که نطق داشتند که اسمعيل را بعد از فرود آمدن او در کوشش میان حقوق شود معذرا فاطمه چنان احتیاط
رازد که امامت آنحضرت امام جعفر صادق با اسمعيل قتل کرده بود و در بر سر منقعه حسین اسمعيل زنده و زنده گان بر مذکره اسمعيل زنده پس زنده
بوده است امام زین العابدین آنست چنانکه احوال ایشان در ضمن فقه الموت فرموده است ۳۶۱ بر آنکه بعد از اسمعيل زنده گان انانیت بود چون امام علی
فرمودی دعوی امامت کرد و فرود ساخت که گردن بالا خرد اگر با حجت اند بر کشنده بر امامت موسی کاظم است و او فرود و حجتیکه در آن
اختیار و رایج بوده آنها را فاطمه خواند بسبب آنکه داعی ایشان عبد الله بن افضح نام داشت بر دینی که عبد الله نام جعفر صادق است
از عین بود با بر آن نسیب او را فاطمه خواند تا آنکه بنیابت فاضل در بر بزرگوار او کز او روزگار بود تا آنحضرت شهادت آنحضرت

گشتن بیت چهارم

عجلت علی بن ابی طالب

عجلت علی بن ابی طالب

عجلت علی بن ابی طالب

مواقع بودند آنحضرت ابوحنبله را بی گنبد و القاب آنجناب قتی در ده و فانی و در قتی مستحب بود و زلفت نکات البرز که از شرف
سند بیست سال و چند ماه داشت و در سنه دویست و بیست و هجری در ششم ذی القعدة در سنه در بند او نبرد و سپس عمل خرم که پیش
در عقربونی بیستم در چهارم رجب شد و در آن گشت اوقات حیات آنحضرت بیست و پنج سال بود و در وقت خنده سال است که گویند آنحضرت
نود و نه و خرد داشت نام علی نقی و موسی و جعفر و زینب بود و ذکر امام الهمام علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن
محمد بن علی بن حسین بن ابی طالب علیه السلام آن حضرت بهم این عشق امام حق است که از آنست که از آنست که در سنه
در او سی و سه روز بیست و چهار روز هجری در مدینه منوره بود و قبول در سنه دویست و دو از ده هجری و می نمود و در او با کتبه که در سنه
ام در زمانه سینه و قبل ام انصاریت با ثون این و ابیت در نظر قریب ضعیف زیاد و انده علم آنجناب در اسم و کنیت با علی رضی و علی
موانع است بنا علی بن ابی طالب را ابو الحسن است که گویند در القاب با پیشش قتی و عوی و در صحیح و مکرر و فاج و در نفسی و عالم و تعبیه
و طبی بود آنحضرت در صحن و فانی در حلقه رخت و شش سال بود و مکرر عباسی در زمان حکومت خود و علی بن ابی طالب را سادات
آنحضرت ابرامی که حال بسیار دشمنانه دارد بسیار در آنحضرت بعد از آنکه در سال چند ماه در آنجا مستحب بود و در ماه جادی آنحضرت
دویست و پنجاه و چهار هجری بر بر مکرر آمدنی بر پیشش در همان بار با عالم با در حربه در سه ماه در آن گنبد است که در سنه
چهل سال اوقات با شش بی و سه سال چند ماه بود اولاد آنحضرت پنج نفر بودند حسن و حسین و محمد و جعفر و عایشه و عقیلی
عالم و شسته اند ذکر امام الهمام حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن
علی بن ابی طالب آنحضرت با در هم از آنست که جلوات آنده علی بن ابی طالب است که از آنست که امام امام در سنه
در سنه در رجب یک هجری می نمود و در سنه در ماه رجب در سنه بود و قبل همان آنحضرت در امام و کنیت امام حسن مواقع
و انصاف با یونش یکی و دیگری خالص و سیراج بود آنحضرت در زمان نبوت چه عالی که در خود بیت و در سال بود و در ششم
در سنه شصت هجری بر بر مکرر عباسی در سنه از همان فانی که در گشت در چهارم و البرز که در شش و فون گشت است که کرامی آنحضرت
بر در آن بیت است سال و قبولی بیست سال بود و در وقت هفت یا شش سال است نمود و فرزند پرست که آنحضرت از صاحب امام
فرزند می بود ذکر امام الهمام ابو القاسم محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن
علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام آنحضرت فانی فرزند گرام و تحت ملک امام امام است که اول آنند و
نقل آن کرد و بیست و نه شبان در سنه دویست و پنجاه و پنج هجری در سنه در حقایق افتاد و قبولی در سنه بیست و سه سال مبارک در سنه
پنجاه و هشت هجری در او در آن گنبد در سنه در ماه رجب در سنه در سنه در سنه در سنه در سنه در سنه در سنه در سنه در سنه
مواقع است آنجناب با یونش جدی و مستغفرو حلف صاحب آن زمان و تحت قائم صاحب امام است در وقت فانی بود که گشت
بر دایت شریف بخار بود قبولی در سال داشت حضرت ایسا اطایا آنحضرت اما نه می بود در حالت غلویت حکت حلافه ورود حضرت
امام امام کرد و بند در بیان حضرت عیسی بن مریم در وقت عبادت بر سر آریه رسانید را تم که یک کعب است از آنجا صیحه فایده بر آنکه خود
خرد این مس از بنیاد و سلطان و جمال از اسداده قید جانند و انکار دارند در وجود خود و صاحب آن زمان احوال آنکه آنحضرت فصل است
نماند و غلبه اوست که صاحب نبوت مطلقه و ولایت کلمه عجب آنکه بعضی از متقدم که خود از اهل و شش نامزد دار انصاف پیش پنجاه
فایده بر آنکه در مکتب بند و ستان در میان بر همان در جوانی که در آن زمان مباحث کشان میباشند که بسبب حسن نفس و قوت عمل چند
پنجاه سال عمر کرده و میکنند با وجود این سنگره بود آنحضرت فرزند غیر که در آنکه خود آنحضرت در حقیقت آثار و دست بر جهانی است که خدا بر آن فریاد

در پیشی و مانند جانانی پایه بنده بود از خصال نهانی او بر چه گویم پیش نمود در صحبت الی از یکبار و خوشی می بود روزی خسته عرض نمود
 که اگر دی نظر دمت بر این تیر اندازی و از لطاف ضلیح بند بر آفتاب و در ساری از حوائج حضرت تو می تواند بود در جواب فرمود سخن
 قلی و حاج چشم می آید که شش ترا اگر است که که نیست عالم نه نصیحت است آنچه شاهده می شود یکی جهت تیرا آنچه آویز او باکت نماید و خصلت
 او را در که فریاد از مشورت محرمات نمره بسیار او بسیار و اولیایان کرده اند و فستق در علف و علف و حکما نیز بر او در دهنده و خصلت
 که در کشش وقت بوده اند از حوائج قلی و نیکت به میان آورده اند و در آینه ای که در پیش روی او کشیده اند و در خصلت او که در پیش روی او کشیده اند
 شتر حرفان با او خوردند و فرستند تیر میخانه را که در دهنده فرستند پس در خصلت او که در پیش روی او کشیده اند و در خصلت او که در پیش روی او کشیده اند
 که فرودمانی میان نودی و عجب خنده با سخن تیر کشیدی سخن همین کلام متین است لیکن هرگاه مشوق خود بپسندید و به وقت تیر زوری
 و لباسی دیدید و در کسوت خالص جسته باید در عین و دیگر عتوه نموده روی کشاید بر آینه و نظر حاسی جسته دیگر کند و حسن دیگر نماید و خالی دیگر کند
 و نیز دیگر مشاهده که در حاشی مشوق با چندین نام که از او هر یک است اجدا کاتب بر زبان آمدگاه ماه و کبابی خورشید و کبابی ستاره و کبابی
 نماید که در کبابی پری و کبابی حور و کبابی جان و کبابی جانان و کبابی دلمه و کبابی دست و کبابی بست نام کند و کبابی شاه و اول امام
 ساتی و در لباس خندان در یکت از این نامها اندکی بر تو درونی دیگر چند در حاشی و دیگر چند و خصلی دیگر کند و دستوری دیگر باید هر یک است از این اسامی
 در اول شتر و مشوقی دیگر خواند اگر هر چه در حقیقت جان مشوق است که چندین نامها او جانها آورده و چندین لباس او کسوتها بر آمده و در دست
 بهی بر سوم شده در بر نفسانی نامی پیدا کرده است و دیده باید که باشد در شمس تا شانه شاه را در هر لباس پس در این و لا
 اگر بر خصلت چند بیان غائی و با دیده پنهان کوشش الی بار آتی از حوائج عارفانه حضرتت عید باشد چون نظم سخن بهی کشید زبان بر
 زبان کشود و نصیحت که بگویند او اگر دانید که هر کس از نام نفس بعد بر آینه از قیامت همان به در بر خالی که از هر چه بر آینه که در نفس
 که پیش از دیده بر آن چون نفس از زود و نما کند و در پی آن از زود و نما چنان بر او که بر آینه که در نفس از زود و نما چنان بر او که بر آینه که در نفس
 زخمی دیگر و بگفتی و دیگر است که تیر ایمن جهان و چنان جان خاص چند دیده می شود که از او نفس حسته ای است و بپسندید که ایشان با
 چندین انواع ریخ و حوا و زحمت با زیاد است از این جهت در این چه مرتبت در جواب فرمود که آنچه از زحمت با زیاد است از این جهت در این چه مرتبت در جواب فرمود که آنچه از زحمت با زیاد است
 آنگاه نازل می شود و حقیقت آن به نیست بگو نوی بود و بر روی به جوی است که جهت از پیش و اسخان در حیان منافقان در نظر می آید
 چشم خافتن با جان چنان پستانه که نام از نام در اول ریخ و زود تیر را در هر کس بر آوی خود پسندی و خود ستانی شتاب مشغولی که بر آن
 اسخان مردی هر وقت در خاطر ستم شدی که تیر بازی تو شیخی ندیده و یا آن حکایت نشنیده و غیر عرض نمود که میان نفس و حکایت
 زنده ای در پیش این حکایت کوش کن و از این خنده خنده فرای که در عادت ترکان چنین باشد که چون غریب بیار ایشان و از شود در رسم خوب
 نوازی بجایی آورده و از آنرا احدی ندارد چری فرو گذارند و چون برشته الفت حکم و بنیاد محبت حکم کرده و آن غریب چهار جزات جلالت
 نماید چند اسخان او بطریق عبودیت چند کس را ستم بزدی کرده و گناه بر نهی لازم آورده در حضور کس کشد آنگاه از غریب انظار غیب
 گویند که چون این امر در حضور تو صد دریا فته است شاید از تو در آنگاه شود و موجب قتل با کرد در همان جنه که تیر ایمنان سنانیم و خودمانند
 در تو بر سنانیم اگر آنکس شی الواقع مردی و شجاعت آورد و حرکات ایشان را هیچ نماند از او و کلمات ایشان را می شمارد و اگر آنرا ظاهر بر کسی
 بر آورد و خوف کند بر جان معلوم شود که مدعی است در آن مردی نیست پس زحمت بگذارد نسبت بقران در گاه بین قسم بند در ریخ
 زنده سنان خندان را بگویند آنچه مشغولی مردی را چون به بسی ای پس توکان در لری جود باشد او در حقیقت
 زود خوان مارشس خوان باری یا شکل شعله نور پاک سازد و هر جاننده ای را زود و در میان جاننده

ذکر قاضی حنفی بن لاوی حکیم

تاریخ
تاریخ
تاریخ
تاریخ
تاریخ

بسیار نیکو شنیده بود و از او نیز در این باره سزاوارتر بود که به شمس برسد اما تا وقت نرسیده بود که از او وقت بگذشت و در این
تجربین شنیده بود بعد از استماع اخباری که از طرف ایشان در نزد سید آمده بود که در میان فرسما که خزینه مرا حازت کرده و در حشم
را عا با نرسد و آنجا ضعیف و مساکین و غیره بود سپاه مرتبه فرموده بگرفت عمل نموده روی بخسبانه آورند و جمع سواران
بار کردند و اراده مراجعت نمودند و چون اخبار رسید و در کاره حادثی ارسال کردند که لشکریان و پسر را بجای خود
که از او در سلطان خزانه در صبح بر دارند سپاه مرتبه رویدر آنکه آهسته در صبح بر داشته بودند و غیر خویش شدند و چون توپ
فاسطیحان از شکارگاه مراجعت نموده احوال بگرفت بر استماع فرموده او را انحصار کرده پرسید از وجه مقدار در صبح
شده عرض فرود که اکنون معلوم بدانان نیست اگر فرمان عالی شود از محاسبان استعلام کرد بعد از حساب در صبح در معلوم شد که
یکجا از بگرفت عازت بر آید از اخبار بگرفت با مرزوب کشته شد بسیار که با وقتی از اوقات گفته بود که بر فرق بر که نقش گذارم
او را حاکم و توپ بجای که در آنم توپ استماع اینکام نصب بگرفت را انحصار شده بعد از اثبات تقصیر امر بسیار نمود
بگرفت معروض است که عرض فرمود میت بر ملک زرد و سیم پهلوی یکدیگر پیچیده بخداست توپ بگرفت نام توپ در جواب فرمود
که از تو زرد نسام و تو را با غرق کرد آنم بالآخره او را بوجه فرموده بود و بجای غرق نموده بعد از آنکه او یکبار از اولاد بگرفت
تت صرف فرموده مراد از تقسیم بر اینکام انکاشا می که در ایران سکونت دارند و با اینان نعمت در صبح شد بدست گنده
در برای آنجا کرده بود که آنست که در آنجا بداند که در عالم کینفس بند و چه همه در دم و دیار در آنجا برت گیند و پند پیروز
التوجه من اتبع الحق ذکر قادر جنگ بن لاوی جنگ از امرای مبارک الله و لیسیرتسمه از الله و له بود و محمد
زاد و حسن صفات بر آن امرای انبیا رفیق مسعودان امیر خردان از بل ایان و از ارباب عرفان بود و در جو و در محله صدق
صفا گوئی است از کمان میز و در با وجود در میان جوانی بحسن تمیز و اصابت ای معروف و بصفت تکین و وفار و موصوف بود و اتم را با است
الفت و محبت بود و ایشان نیز در استر قنای عامر قمر بیانه سینه و نوی خیر از آن امیر معرفت صیر سوال نمود که چه باعث شد که بصفت
میل نرخی و طریق بدت ایشان بودی در جواب فرمود که من اشخاص بسیار از فرق علماء و حکماء و مشهور و ایدم در صحبت همی از دانیان ایران
و توران آمدستان سید هیچ محلی با فقر از محل عرفا و هیچ صحنی پر شفت ترا و محبت قرار دیدم زیرا که نزد ارباب پیش موضع در علم
روشن ظاهر است و موضوع در علم عقادات صفات اسماء الهی و نبوت و اولیای جایی است پس صحبت ایشان نافع و احسن است
و دیگران که موضوع در سید علم آنها آنگاه در میان ذکر مرآه شریعت معروف و تجویب ابواب و موصوف از شهرای از این میان
روان و باغات خردان و اردو کینه قریب شهر از خانه در است و نواحی مرموه مضافات است اکثر از سید نیز در حله دور اکثر
مستبائش مرفور است مرفور شیخ غریب سفید سفید از مناع حسن بخور و از اگر چه اتم انجامانیده اما پیش بسیار شاه کرده است
صاحب عالی از آنجا ظهور نموده از خود احد الدین صاحب کتاب جام از آنجا بوده اکنون نیز از اهل کمال عالی نباشد ذکر مرید انجامان
از جمله از نواحی تبسیر و محلی است فرج اکبر گویند نام ضعیف انجامانیده است باغات خوب از در اتم دیده ذکر هر روز بیان شهرت
که هرگز گویند و ایضا قریب است از قریب بواسطه آنکه از امر و سن فتح سیم و سکون ما و فتح داد و سکون بین گویند اتم از دور دیده ذکر
مزیان فتح سیم و از مع الیاء و نون مع الالف و سکون نون مانی ضعیف است از صفات فرسان و محلی است بخت نوبان
قریب با ضعیف خانه در است و چند باره فرزند مضافات است پیش از کار نیز خویش فرج انکیز در زمین موارد و فتح و جوانان
و است از مضافات نیز در مرفور ضعیف اما نمیدانند در اتم مکرر دیده است ذکر مصطفی دار الملک عثمان و اعظم بنا و است مزیان

جایان تخیل آفاده در هر نفس که تفرق شمس گشاده است مکنک بوی و تریب پنجاه باب خانه و دوست تو ای بسیار خجسته
 دوست دارم تو هم آتشی از پیاده و بوی پیش او شدت کن با گاه مکنک آتش از بسبب غلغله از در گذشت و مقتدر باعث تو از چند شمشیر
 و پدید آمدن شمشیر باعث اینند و نیز بسیار از محو آتوم عرب میاید چه و در مساجد حسن بی و برنده و خجسته حدالت تا که بنیبت مستور
 فواید که میریش بود و غلغله در پیش و سر و زدن مکنک ای باب دولت صاحب دولت هم کل تیا تیه بمرسات تا که لاسان نبیند و بکار
 و این خار سن آمد و عراق عرب خیره حل و نقل نایب جوای بسیار شمار و تا نماند که در ایران نشو و بحر ای منقش است تا که سن سلطان
 سعید بن سلطان احمد نام است در عدلی و داد شخصی تمام و صاحب دولت و آنوقت که شکر است گویند تا که در نزد غلام حبشی از بی
 و مواصبت او را در دیده بار نام گویند نیز نصیحت فرما فرمای خوار سن معتز است اتم منت نهفته و روزی در صفه بود و در حکم ایگانه است
 خود است که اگر حبشی در بیت آمد سن و اقع شده در ضمن آن ذکر کرده ذکر حقوق شریعت حلیم در دیدن است از تو هم در آن کشور
 در سن نیز از تو هم در بی تو چشم بپوشید به غلبت بروست آتش از خدمت مردمش عمر آنصاری اطلانق در سینه طبع مردم بخوار
 بر او سن بپوشید آن داشت گویند پنجاه هزار باب خانه در دولت اتم نه متوقف دیده و در پیش مشاهده کرده و آنگاه به
 و از مردم نه شنید که آنقدر در کنار رود بزرگ واقع شده است که در مشهور حدتس لغات شده نقل شود است شاید جمع است آنقدر
 یعنی مشاهده گاه باشد در عرف نام چند موضع است مشهد حسین و مشهد علی و مشهد مرعاب مشاهده گاه که با جان مناسب است آن اما کن ما
 شده گویند از مشهد مطلق مراد شده مشاهده گاه است آن شریعت لکن در دیدن است روح فسیله او را بینه سا بقدر برده نام آن مستطاب
 و فرقی نام نام علی الرضا بر در ایام شهری شده و در شهر مس طوس که دیده و علامت مشهد کمال سینه و از دیده در مس صاف چانه
 دور دور شهید بدو فرجه شمر است تا بین حسین و در انص میور واقع در آنجا بعد از آن اصح حدی از جناب امام صادق علیه
 اکبر و است که بین این دو شهر در راه است از مسیح چهارم تیش و شکار و بپوشید ما ذکر و معنی حاشیه الاقصی لکن الاصل و گاه
 آنکار قریب شهر از باب خانه در دولت تو ای مجرب و مصافحات است و بعضی از قریبهای آن در دیده بین دنیا غیر از کتبان و کوسان
 آن سر زمین رنگ کار خانه چون غیرت خود برین است مردمش عموما شیعی و ذریب و در دست کوفه و در معاشره تا پخته شایع غلام
 و علمای کرام از انعام بر تو کسب زیور عموم ظاهری و باطنی دارد بسته اند بنحده خوابه حاد الدین فضل اورد نام مبارک و نه می شاعر و شرفی
 از آنجا ظهور نموده اند در این سرزمین و گاه میرزا مهدی و شیخ ابو محمد از فحول محلا فوزه و مولانا اسمیل و مولانا فضل و سید محمد از عرفان کجا
 ظهور نموده اند و اتم بنده است یکی ایشان رسیده و ملاقات کرده بود احوال آن بزرگواران در کتاب بعضی تسیام بطریق تحصیل
 را اتم چند گاه در آن شهر بوده و با اکابر و احاطه اسم ایشان ملاقات نموده و گران شمس مشاهده شده است ذکر مرگن ایگو قریب است
 بیاد از قریب فسیلان اصل است بجهت بیان قریب بعد خنده در دولت چند هزار مصافحات است آنقدر در زمین میور واقع و در
 واقع است که در مشاهده شده است قایلین شمار و در آنجا بنده ذکر مشعره بر وزن سحره قریب است قصه بنده داخلی است حاضر
 قریب هزار باب خانه در دولت آب و پیش قیامت بگوست در همین گاه اتفاق افتاد و در قریب بنویس از تو دور و در پیش
 مکنک مشهور و مختلفه جمعی مشهور از متبر و بعضی بوسوی بزرگی بوسوی تسلیم کنی آنگاه مقتدر سارینه طره صاحب من با جان است
 در آنند ذکر عصر فضا مردت عرب شده و بنیبت باشد و جمع آن مصداق است در عرف نام در پارت مشهور و در کلام مجید بنده
 مذکور است با حکم با صیف شاه در کتاب شمر آورده است اول کسیکه به عشا بادی مضر شد و آنک که دید تو در پیش من مضر بود
 این گامیل بن امیر بن خلیل بن آدم بود چه که در میان اولاد و اهل و احاطه اسمیل با بر بعت و تو ای بنیبت یا قد در حال پدید

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب

در این کتاب

در این کتاب

و در آن روز که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آن شهرت افتادند و چون شرف نصرت آنها را دیدند بخت سندی و کفر اقامت از دست نهادند و با
عاشقند و چون قراوتش سندی از دم بود در آن عمارت بیست و نه سال تمام نمودند با ستم و خویش بر ستم کردند و بعد از
همه عمر در آن ستم تمام رسانیدند و در تاریخ مصر آمده که شوالیوس در آن محل کشتی بود و این کشتی صاحب مصر که در آن کشتی
از آن کشتی است این دم بود که بر آید از آن ایام حضرت انوالت بر آمدند آن از آن ایزول نام کردند با کشتی طولانی را که در
و در آن شب بوقت که در آن حال شده بود که طوالتش از سواد آن ای اسکندریه بخت هر چند در آن ستم از ستم فرخانی بی فرج است و حدود
از مغرب ولایت بر بردند و در مغرب از شرق فلک شام و بحر قزقم و از شمال و بریای شام از جنوب است سواد آن و شطرنج
قدیمه و یاد خطی و قصبات محمود و زوای مشهور و هیچ کارش از اقلیم دوم و سیم بر تبه معمر است که آن شطرنج اول عادت از آن
متصل است برای بعضی از شش عمارت اسازکار و بعضی از شش کبری ایل بری و دیگر وقت است و آن در حال خلاوت است و در
چنانچه اگر شخصی غریب نوزند آید که شربت کم خلاوت است آید و در آن ایزول نیز بر خط استوی بر بخیزد و از ملک نوزند آید و شتاب
گرفته و از میان بلاد مصر عبور نموده و در میان ترک و کور مصر است قیمت تقسیم شده و در قسمی از آن موسوم است با قلی پس با مصر است
و هر یک از اقلیم سه مرتبه بر بلاد بسیار و قصبات میان در قلع مصر بود و در آن مصر است معاینه و در او درانی و کرامی انبار
لذات معیاس است برف مطلق است با آن در آن کشور زیاد و با در آن نقصان و طیان و دلیل است بسیار دارد و گفته آید که عرب است
غریب و دیگر قطعی و بیرون نصاری و متصل طایفه ترک و کور در جمیع فسوق طایفه اما شاید معنی باشد که حسن بن محمد الهاشمی المعروف بالقصبات
در تاریخ خود از صاحب تاریخ کعبه نقل کرده است که اول کسی که قبل از طوفان با مکان رسید و در غنیمت آبادی آن زمین گواهند هر چه
بود در آن قاعیل بن آدم بود و از اولاد او از زمان طوفان شانزده نفر حکومت نمودند بر این وجه اول قراوتش بن مصرام عقیق است
که در آن حکومت است او ای اقدار در جمیع اعدای بر او فرشت بود علوم غریبه با هر بود و از جد خود را اول تعلیم گرفته بود و او شش هجرت
فرمود و علمات غیر حجاب وضع کرد و آن را در وی توجه عالم دیگر آورد دوم مصرام بن قراوتش بعد از پدر در ملک تکی یافت و
فوق هر غیر حجاب شفاف و در آن عالم و در آن علم با هر و قادر است با این قدر شمس در آن علم از او آن هر کیوان که شتاب سالهای سواد آن
عایت استقلال حکومت نمود و حاقبت از طریق ملک عدم بود سیم عیال بن حصاریم اشتر با در او قراوتش بود علوم غریبه بنا
در کیمیا و بیبا کسی با او برابری بیشتر و در آن علم کتب مفیده تالیف کرده و در چند موضع مصر طلسم عظیم بر آورد و هفت سی سال حکومت
آخر او بر تبارستی شاف چهارم عیال اشتر با در او قراوتش بود و در تمام شهر سوس کسی بیخ نبود و از او در ملک است
و در آن عمارت و کشت طرح انداخت و در آن همه و سیمیا و غیر حجاب و علمات عمارت نام داشت و هفت سال او ای استیلا در آن
بر داشت و در تاریخ مصر مطرو است که حضرت ادریس در زمان عیال بن حصاریم با سواد نمود سیم عیال بن حصاریم خردی و الامتقام بود و
در بر او یک شهر باری جلوس بود در سواد سلطنت فراد گرفت که در آن قراوتش و فوق دریافت ملک بود از آن غیر مصر ساخت و او
استیلا در آن کرد و در سواد بر او فرشت زیاد جو رده از آن حفسان بر انداخت و در تاریخ مصر آمده که نوزده سال در زمان
عیال بن حصاریم بایل قضای آنانی گرفتار شد ششم نوخیم بن عیال چون ملک الموت یکب در کانی بر روی عیال بر پیش و حیم
عشت بر چند تا سرباز سلطنت شتاب در سواد عدل و او استیلا در ملک آباد و در هفت او تنها ساخت و بیاید خود و در آن را
همان بر انداخت چون جل بر عود رسید عالم جاوید فرساید مقیم بر حصاریم بن حصاریم با دشتی کامکار و شش باری معدت شتاب
بود و در آن کشور بخت و نقل علمات وضع نمود و چند شمس که گناه از او ایل عمارت فرمود و بر آن بسیار از آن خوار عیال پس قلع عیال

تعیین سبب چهارم

دیناری مغرب ساخته و خلق و کشتاد بقیاع روح فسنده لیر و اعتدله خزان بسیار و دغان شید که ملک مصر قبل از طوفان به فون و مخزن که صفت
 برای غیبی حکیم روشن بود بهترین بدیه اعلام کرده و تسبیح انحراف دغان بر حسب غرض و چون اثر حکم بقیعده و شتاد سال رسیده
 بر غرضه فونان خود و سس جنان خراسه حضرت باستانی مصر فسنده زنی که است خود و او را قلم نام کرده و طایفه طغفان فلیان از کما
 قطیم بن مصر است بن زلالی در تاریخ خود آورده و اول کسیکه بعد از طوفان با دهن مصر را در مصر بن جام بود و فسنده او مصر نام داشت
 از حد سودانی شمسه شجر که قرب چهل مصله است شهرهای خوب ناکه داشت شهر مصر را است غزنی بود و ل موسوم بکبر و تمام کرده و بعد
 و در شهری آن سی موفور و حدنا بصره بصره رسانید و آن شهر تا زمان از قباخ دولت اسلام دار الملک کشور بوده و بیت و سه هزار
 بود و جام حکومت خوانده در بن ترب اول مصر بن جام بن نوح اول کسیکه بک ملک مصر را در بود و در عمارت آن ولایت می موفور خود
 مصر بن سیر اجلا احوال او مذکور شد دویم مقتضای بن مصر خود می دانا و بر عراق بن بر بنیا بود و علم کیمیا را با تمام استخراج خود
 دغان بسیار جمع کرد و در لوازم تعمیر بلاد استقام تمام بجای آورد و بعد از آنکه در تنهای دید سلطنت خود طریق دیار عدم بود آن شهر بسیار
 در مقام قوت بر سر داشت و تکلمه از ایشان قسمت کرده و از حد سودانی دار الملک قطیم داد و تیم قطیم بن مقتضای خضروی حالتی
 بود و بوجه و حیت بدین ترتیب سلطنت بوسس خود و ابواب عدل داد و بر روی خاک کرده و دولت قطیم را وضع کرده و دولت تحت سال و سال
 سلطنت چهل نوره دور و شش پندیده نهاد چهارم قطیم بن قطیم پادشاهی حاکم و خیم و ستمکار قطیم بود و در هر مسم غلظ و جوری فیه نمید
 و در زمان آنجا که حضرت کرد کار قوم حاد را با کت کرده و بعد از آنکه دولت حکومت او چهار صد سال است که کشید خیم بر سر مشربن قطیم چون
 بک موروثی پسند با ف بخراف هم بر اه عدل داد و شتافت و طریق عدالت و دینت آنگو کاری سپس گرفت و بستان ملک دولت
 نصارت طراوت پذیرفت و برض مصره سموره آباد و جمهور رعایا داشت و شد و معدن نمرود و زبرجد و مفاطیس و اورانیم او پیدا کرده
 میت همین جانوران بین داد و اما جردان با من و عیش که را بد بزب فکر کرد و بنوهار عدالت از دستک گیاه گیاه نکل شود و نخل
 بارور کرد فسنده عدل همان اثر بر روی زمین که خاک سنگ شود سنگ سیم وز کرد و در تاریخ مذکور است که بر روی
 در علم خامه است و است وزی فسنده خود و صحبت نموده خایب گشت بعد از آن کسی را معلوم نشد که بر او چه گذشت ششم هم
 الملک بن بدمشیر چون قابل ندید بر بود لاجرم نصیحت پرورش نمود و منت تیه جابره را احیا کرده و بار او روزگار صناد و کبار بر او
 به پستان مال رعیت نگرفتی و حد تسبیح بر او پیر نیز رفتی کاسی آن پسر که مصادره کردی که این انگش است کاسی تر جان فسنده بود
 که این بدمشیر است کاسی فخر هم با ختی و خلق را در شمشیر خیرت است ختی و کاسی سنده جو را ختی و مرد و هم چهاره ساختی و کاسی رعیت
 بنیامنی فرود ختی و کاسی از لاتی را موفی بر جاد و تران او پیکر و پیران خود رشید نظر شنیدی آنگه بر پسران صناد کرده اندی و بجهاره دانند
 دشمن داشتی و کاسی عدالت اهل کمال را بر او اشتی و بر جاد اصل و شمر بر روی برزیت اوست کردی و اگر دانستندی او رعیت
 کردی و بار او روزگار او بر آوردی و کسبی عا بار او در در منزلت باشد که طوکن نصیحت نمایند و زبردستان را چه نخل آفت کند آن
 بر مملکت ملاحظه زبردست گشاید در تنهای بدیه و اعتبار عسید عمر علیه خود را نظرم و جور که را بد عاقبت لایران می عاقبت با بران
 حضرت به اربوار خراسه هم مقتضای بن عدیم الملک بفرمود که برینج خلق را در شمشیر و ختی و کاسی رعیت عدل پیشین
 در چهار صد سال او عدل داد و صلح و سداد داد و دیانت برت خوب و صفت بر خوب داشت از مراتب حیت بود
 بچگونه حاصل شد آنکه رعیت خیرت بکسور ختی را فرات نام میگو در جهان طانی با دگار که داشت بیت نام بنیکو که با دوزخ
 بگذرد نام سلمی زندگار هشتم مقتضای بن مقتضای شمس آنگه بدین علم حکمت الما بود لیکن آن کوساله طریق خود برستی مایه غنث خود و

سلسله سنی

و نیز شب مسکری گلرانی و قسین میکرد در تمام شهر بود و در آن شب میگویند که در آن شب هیچ انعامی نماند و در آن شب قتل و کشتن
 و بر دانه در کار و شکار و بیابان پروردگار برت میخورد چنانکه کت اسباب کت استخوانی خوشی که بر پا بود بره را بقتل خود رساندند
 و بسیاری بریز کار بر خستند و نمودی و غلبی و غلبی انسانی را در تمام بودی و همه حبال دشمن جان بیچارگان بود و در خون مظلومان اعاضا
 زیب و خون میسوزد آخر الامر دیدار خورشید است از زیر پرستان از جوره نجات یافتند نیم فرسین ملک بن خدادش که بدشاد را
 نزد گانی جسکراتی کرد آخر الامر روی تو جبهه یاریستی آورد پت اگر صد سال آنی دیگری روز بیاید رفت از اینجا کجاست
 و هم نهادش بن برین ملک بعد از پد بر او رنگ خردی نشست ابواب جود و عدان بر بست دست عدل داد و گشاد و حق
 صد و اند سال داد حکومت داد و عاقبت ای بی تشیست اهل اقا با در رسم بر تو ره بن نهادش خردی پسندیدند
 و پادشاهی حمیده احوالی بود و از طریق عدالت کسری رعیت پروری تجاویز میخورد و در تاریخ مسخر آمد که در ایام شمس پادشاهت مسخر
 عمید کالی رسیدار بهما از خدادش عدان امن گردید جهان بکام و دشمنان کشته گشت غرضت بی ربانگال از شرق و غرب
 در کشتند کار از جود شمس از خالی شد و ایام به کاران به کاران بر راه انحرودش پروردت تا بکام دانی که زنده احتمال از
 در خالی بسوی جاودانی خرابید و در رسم برین بر تو ره بوجبه رعیت هم فرمای بر فرق نهاد بدنه اندک گانی با بی
 چاقش به رسم اهل اقا و سیر هم فرسون ملک بن برین حسن صورت تمام بر بست جمع داشت خد سال نو ای با قدر کرد که در برابر
 و چون اهل در رسید عالم دیگر خرابید چهار رسم جهان بن قبطیم آن پادشاه بر او فرسون ملک بود و حکومتش از آن مرد با
 کشته جرم نزدی در کشت پادشاه فرسون ملک بن فرسون ملک که در گای پدر سخن یافت مراد عدل داد و شرافت پسر
 و انبار مصالح کلی و مالی بسیار در امور کتاری توانا بود در تعمیر بلاد و کشیر عیادسی طبع میسوزد در نه بار اعداد بسیار و قایل
 غیر ساخت سور زمین قصر و نشین طرح انداخت و در او از عمر خواست ملک تمام را فیمین و لایت مصر سازد و دشمنی در یک
 اهل اده صحیح عیش اور استبدل تمام ساخت شاد رسم ایثار ملک بن فرسون انشیر یاد در کت موروثی مقدر گشته بایه قدیمی
 انبار خورش که کشته و بعضی بلاد مرور دستار از جمله تصرف در او در رسم پسندیده و تو همه حمیده احد است کرده و بیگانه دولت
 خود از خلد ساخت نگاه علم غریب بصورت آخرت که اخراخت بعد هم ایثار ملک بن ایثار ملک پادشاهی عارف بود و
 امور واقف بود در علوم غیر افزون عیسید به بیضا میسوزد و در تعمیر و بنای کتابی تصنیف کرده در سن تمام تمام بجای انفس
 دانشمندان شغف تمام داشت از از در محبت و مروت ایشان با قیده فرود میگذشتند بت بت در سلطت نمود عاقبت طریق بیگانه
 سید هم که در سن ایثار ملک خردی عاقل و دانا بود در زمین او حضرت صاحب سعوت بند و پنجره ایمان بود و بعد از خد
 عالم جاود اتقال نمود نور رسم اهل ملک بن ایثار پادشاهی نصیر خدیو بر بدتیر بود و مدت سال بیست و استبدل
 حکومت نمود نگاه داعی حق را اجابت فرمود و نیم خیران اهل ملک است چنانکه سلطت اند و دولت سلطت بر کالی
 چون صدای ارجی شنید بیا رستی دان کرد و عیشت یکم کلکن بن خیرنا شهر یاری دست از دشمن که از بود در سیاست دولت
 کوی بست از ملک و زکار سید بود در تاریخ مصر از شهر بار و استاها از شدت اندر دست دو دو طو عیلس بعد از پد فرمای بر فرضاد و
 عدل داد پروردی و زکار عصاره کبابک و انشیر از فرزند بود و چون حلت نمود و انسانی دولت از خرمنه خسرو انکین داد و در
 لازم الایمان آنرا بر کردن نساوند و چون انشیر از فرزند بود و مضمون حدیث کن بقیح انفس فیکما اویر هم از امر او روی میسوزد
 لا جرم ولید بن دولت از ملک تمام خروج کرده و برای تخمین مصر را بر افراخت اولاد او اخبار میرزا از آمد به مردم و با بود ساخت

تکلیف بیت چهارم

بخت نواز اقطاعی پادشاهی کرد وقت بزهد پانصد سی از حکومت خود برین بویج اول ولیدین و علی بن ابی طالب
و سکر بود در علم از ظالمان و در کار کوی حقوق میبود مصراع از شاه شش بر چه که پیش بود و دیگر ریاض بن ولید شاهی
تخلف بر عدالت شاه و سعادت ما بر بود و حضرت بیست تصدیق نمود بطریق پسندیده زندگانی کرده تا آنکه روی بوجه عالم آخرت
آورد تیم ملک خلی بن ابی بنی کونید او از بی اقام بریان بود اما آنچه از کتب اخبار معلوم شد حتی ولید بن بود چهارم صادر پس
بن ملک خلی چندگاه بعد از در حکومت یافت هم در آن گشت مالی ملک خلی شرافت اول اشهر بار بر قهر و مشیبه است بطریق
بن صادر پس غریبی تخت پای بر تخت پادشاهی بنیاد و او اس عدل داد بر روی خود کار جنور عایا کتب و ششم طایس بن ملک
بعد از پدر خود ملک گشت چندگاه حکومت نمود در این عالم در گذشت کونید پادشاهی عدالت شاه بوده و بدعا ای بطریق صفت ملوک بنو
بشم طایس بن طایس و ارشاد رنگ شاهی و بیسم پادشاهی گشت و صفت آنکه **أنا ذیکم الاکمل** پس از او این کویان گذشت کونید خلی
در حکام مجید مذکور است شاه با دست نام او قباوس و اسم پدرش مصعب بود و طایس لقب او است و اشهر بار اهل دین و صاحبین
طرف عدالت است از در اسم علم وجود عدل و بی حکم که محل منقل میگذشت آخر الامر هر قناری حضرت باری بخش آمد او را بشکر
و در دیگر سوسین بروایتی در روز نیک خلق ساخت تا آنکه آن کافر بد بخت از صاحت کستی بر اذاحت و حکومت به دوران تعلیم استقال
دشت نواز ایشان حکومت نمودند بر بویج اول در کون بخت بطایس از نسل قطیم کرده در صورت نون بود لیکن از وی صفت مردی کون
میروید بخت عاقله و فاضله و عادل بوده کونید بن حضرت موسی را قبول نمود و دوم فرزندان کون از ایام عدله کاشی و در اول ولایت
و بسیاری از بلاد مغرب جنوب و مغرب نمود و ضمیر ملک بر روی ساخت هم در آن نزدیکی لوای غربت و پارتی از بخت هم نماند
نورش بنیان دار عدل گزید و بدین وقت پرورد و بعضی از بلاد شام و عرب استخر نموده از جهان مالی در گذشت چهارم افشار
طایس فرمان با ولایت مصلحت بود و اکثر بلاد سار و گور بر برد شام بر نهر نمود دولت افزون گشت و کاشی داشت و لوای اقدار
آید بر افراشت تیم بطایس بن طایس بنیت به کرد و در سار و گور کار بود و در علم و جو کوی سبقت از سایر فرقه میر بود ششم
بطایس خلف بر ضد بویج یک میر و خود عدالت گزید و در تبر بلاد و کشیر عبادی طبع مسند و بنعمت مناکیل بن بالاس سلطان عادل
داوه او در بگت نهاد و در دولت شاه در آنکه مان نقش ارض نمود ششم فرزندان مناکیل پادشاه عدل و سنگاه بود و بخت نواز
کید در زمان او بدان خیال توجه نمود و در تاریخ مصره کور است که بخت انصر بعد از قتل و غارت ملک شام بیشتر مصر درآمد و بجزیر سس صاف
داوه و فریوس متحول شد و بخت انصر موم بخارا قتل جام و غارت کرد و آنچه از لوازم نسیب غارت اهر بود بجا آورد و مدت چهل سال
بقیم مصر خراب و در آنجا آدمی نبود و سبب آن چنان بود که بخت انصر از حکما در خواست نمود که نوعی سازند که دیار مصر صورت کار
پذیرد و کسی در آنجا نزل نگردد و حکما بنا بر استمال حکم بخت انصر از خون بگارت و منی بطریق تدبیر استخراج داده و در تعین نهاده بعد
چندی که بمال و اهر رسیدن سار اکرم بر کسی افتادی چنانکه روی بیالم فتنه نهدی بعد از آن قراض چهل سال کلای بمان علی
قطیان افخای عاقله با عضا و یکدیگر بر رخ آن کشید و در عمارت بخارا کوشید و چون قطیان از سایر فرقه زیاد بود تنها عالم
از فرقه مقرر نمودند و نواز حکمت یافته از ایشان متوسس بود و نامش حرج بود و در مسیه است بجزی اهر عربین خطا
عربین انصر بسیار مصداقده متخلف ساخت و نهادن قدیم را بر انداخت متوسس بطرف مسکنه کونید که بخت هم در آن نزدیکی رفته
عمر شایسته در زمان قطیان از اولی ایشان به آنجا حاکم بود و در ایام خلافت حضرت امیرتزی امر فخر کرده و تصرف نمود بعد از آنجا
دولت آنها اهرای بی عاقله منفر نموده بمواریه کاشکان ایشان نامکنه را تصرف بودند تا آنکه لوک خشینیه خروج کردند و بخت نواز

و این مقام هم بسیار باری از این علم البصیر است که این عبارت را در حق خود فرموده بود و در وقت که گفت بطور علم (۵۶)

لذات علم را که تصفیه شد جهت علم از اهل این ابدیت همین است و نیز بطور بعضی آنرا در جهت علم در داده و در سیر

سخاوت در این علم است که از این قبیل است و حق البصیر را در حضرت سانه فانی و اندوایت علی است که در مقام قرب حق

علم البصیر عبارتست از حق آمدن و خالق دست داده بر عبد بود که پسند و صد در حق خود با حضرت و در این با فاعل و در حد فانی بود

گویند و همین البصیر عبارتست از مشاهده سالک بر در راه خدای حق با صد و بعضی از فاعل و با دانسته از او با ظاهر این از ابدیت جمع با

ظاهر و در حد و صاف در این با وجود فاعل و صاف بر گویند و حق البصیر عبارتست از خلقت و قبول وجود خود در وحدت جمع صاف

و این عبارت را در عالم استغفار و خلقت که در حد است این با توجه و فاعل و فاعل و معلوم جمع نیست که گویند و در حد

بود و سکر و محروم استراق باشد حاصل تمام آن که در معرفت الهی نسبت با خاص متفاوتست همین احوال عقیده و بعضی از باب خود است که

در حق اصحاب ایقان و نسبت در اهل عیانند چنانکه که بر شد اهل عقیده در مقام محبت و در باب خود است که در مقام محبت و در حد

ایقان در مقام لا مرتبه و این عیان در مقام چه رسد و اهل با سوت در مقام مسلمانان این مرتبه در در باب محبت در مقام ایقانند

نیز درجات آرد و اصحاب محبت در مقام اولانند و آخر خداست آرد و اهل محبت در مقام برترند و این نیز مرتبه آرد اگر این باشد سالک

مقام با سوت اهل محبت است که در مقام محبت اهل با سوت است که در مقام ایقان در مقام ایقان در مقام ایقان در مقام ایقان

بطور اینه در درازند و هر یک در مقام خود آید و بخواند و باشد که در مقام ایقان در مقام ایقان در مقام ایقان

اشاره در مقام است و صلا الله علی محمد و آله الطاهیرین و ذکر معراج خداوندن برای مخصوص باشد که در اینجا از طرف حق

و اطلاع و درجات و ایجابات مشهور است که در مقام ایقان در مقام ایقان در مقام ایقان در مقام ایقان در مقام ایقان

جود واقع در در گستران ایقان آفاده با غایت بیم خدایان آرد و در مقام ایقان در مقام ایقان در مقام ایقان در مقام ایقان

بعد از گویند و در گستران ایقان در مقام ایقان در مقام ایقان در مقام ایقان در مقام ایقان در مقام ایقان

و سمت مغزیش بود و در مقام ایقان در مقام ایقان در مقام ایقان در مقام ایقان در مقام ایقان در مقام ایقان

بگراست از غلطی در حد و در حد که در مقام ایقان در مقام ایقان در مقام ایقان در مقام ایقان در مقام ایقان

و خوش شیرین در مقام ایقان در مقام ایقان در مقام ایقان در مقام ایقان در مقام ایقان در مقام ایقان

شد طلب و ارفع و اطراف او اسبش کم بود و این خرم قرب زار باب بخانه در مقام ایقان در مقام ایقان در مقام ایقان

و اگر شافی در حد آن خصیصه با این طلب و جمعی ایقان آفاده و در مقام ایقان در مقام ایقان در مقام ایقان در مقام ایقان

در مقام ایقان در مقام ایقان در مقام ایقان در مقام ایقان در مقام ایقان در مقام ایقان در مقام ایقان

قدیمه نواحی طلب و ارفع و ارفع بسیار خوش از اطمینان هم در مقام ایقان در مقام ایقان در مقام ایقان

آرد و با میان از مشرق با رضی طلبش از مغرب که چنان گویند طلبش از گریه مسکن بر مسکن که می نویسد که در مقام ایقان

در این مسافت چندان که کرده مسلمان به باشد طلبش بر او بسیار است چنانکه این بلاکت کرده در ده هزار در شش و در میان ایقان

از صحاری قبیله است که نیندیشی ایقان انسان نام نموده و بعضی گویند که جمعی از سخنان از جمله آن است که با در حد و در حد و در حد

در وجه از بلاد مسافرت در شش و اطمینان در حد و بعضی گویند که جمعی از سخنان از جمله آن است که با در حد و در حد و در حد

در مقام ایقان در مقام ایقان در مقام ایقان در مقام ایقان در مقام ایقان در مقام ایقان در مقام ایقان

در مقام ایقان

در مقام ایقان

در مقام ایقان

در مقام ایقان

گلشن بیست و چهلانهم

گویند در روز غنچه عمارت اخبار کجای است از کثرت راهبران و ستم است بر همه فرزندان همه جفت و بیایانک طبع من بیایانم بود آنست گوشه نشین
 بسوی شرق کشیده آید او آن را در کتب صحیح عایشه یونان عرض کم و صغری این بسیار و اکثر شش بر روز در کتبات دهند
 و طالع القوی حرا با فرود آید در پیش طایفه طوطی و لرد و ترکان است که در شش و شش و شش است ذکر که معلقه شکر است شکر
 اگر چه در کلام محمد امین همسری نگور است طرش از جزایر خاندان محروم و عرض از راه حسنی کام خوب مناسب افتاده است
 که در طولی عرض بر تبه حسنی کام دارد اکثر در میان جلالی واقع و از حسنی هم دیدیم و برایش گرم و پیش کم فکاش لم یزج است یعنی دست
 در آن لایب نیت و قرب چهارم بر لایب خاندان عالی به طبقه یکی از سنگت بجز بخت خوب بود است و در حاجی چند صفات است
 مردش قوم عرب و شامی و سبب صیفا ندامت هر القون و سیاه فامند اصل کعبه در میان دیده اتفاق افتاده و ظرف شکر قرمز اصل
 واقع دست شکرش که سه ساله از طایفه شکر فرج در در برکت الهی در آنجا فرود است که کتب بخارند که در است که چون حضرت آدم است
 یعنی بر زمین بود و در قرب صد سال تفریح و تفریحی مشغول بود تا آنکه باری تعالی توبه آورد و قبول فرمود و چون حضرت بر زمین است
 تا سف خودی و در مغارت خلد برین تنبیه روی کردی باری تعالی از روی گرم خانه در فرستاد او را بر زمین کعبه فرود آورد و آن خانه
 بود از کجای چه یا قوت با قوت بدین گویند نام آنجا تبت المعبر بود و آدم زیارت آن مقرر شد و آنحضرت به آنجا آمد که گرفت بروای
 بوقت طوفان و بتولی در همین وقت خلیفه زمان آنجا را بسندان بردند و شش من آدم در محل بیت المعبر خانه ساختند و آنجا در زمان طوفان
 خواب شد تا مدت و هزار سال کم پیش بر آن گذشت چون با جبرئیل ملاقات کردیم آورد و ساره را در سنگت آید با جبرئیل ملاقات کرد تا
 و جبرئیل از پیش ساره دور کند حضرت ابراهیم ایشان را بدان زمین در دو مارد و شکر ذرا لطف الهی سپرد و ساره به توبه خود را طلب
 آب بر آن که به امید دید آب مطهیر آن دو بدن برابر جانان واجب گردانید و جبرئیل میکشید به شنای خود و بر زمین میماند و از
 زمین شنای آنحضرت آب فرود ظاهر کردید چون با جبرئیل طلب آب بازگشت آب است اما در نو در آید از آنکه در آن آب کشیده و آنحضرت
 کرده و در دست اگر آب فرود آمد نموده از چینه رود و از نبره کز بودی بر روی اگر اهل آنجا کشیدند می آب آن بر زمین آید چون
 آب فرود آید قوم جبرئیل آنجا رفته و سنگین گرفتند و حضرت جبرئیل در میان ایشان پرورش یافت و بر تبه نشاند و تیر رسید و این هم با
 جبرئیل در کتبات شام بخوشانفت و تعلیم روح الامین بود و جبرئیل از سنگت که در قباغ نیای خانه کعبه فرود لیکن او را منتف بود و باری تعالی
 جبرئیل سواد را شکر ساره آورده بود و در زمان طوفان در کوه جوشین و بیت فرود جبرئیل او را با جبرئیل داد و آنحضرت به
 موضع صومعه نهاد که زندان سنگی بود بمقداریم که تقریباً در اول بسیار سفید بود و کعبه جامع کفار دست تا باک با آن لایحه چون آب بیاید
 سیاه گشت تا حال آتی با اول حجر الاسود و حجر الحنک و در وقت آنکه بنا ساختن اللبنة فتوة ثم خطا یا بجای آدم گویند آن سنگت
 آب فرود نموده و آبش گرم نمیشود و سارا تمام تمام حجاب الاحرام بر او سپرد و جبرئیل علیها السلام گفت که قباغشک و بنا نهاد آنست که جبرئیل
 و جبرئیل با نزل شده شمارش قبول سانه و پدید بر جوی که جبرئیل ایوان اعظم کرده بود و سنگت حج بجای آن صدف خشکای زیاده است
 ما بر شد در آنجا تمام کرده و بنا ای خیر ساخته و عمارت بگردد آخسته دانه اخیر از زم آب داشت حکایت آنجا و دنیا شکر در کعبه
 نیت است عبد المطلب بعد رسول صلواته خواب آید و حسرت فرود در آنجا آید آن زمین و اسطر یافت و فریش با او نزاع کرده و تقصیل آن کعبه
 اجده که در است پنجاه ظرف مغرب کعبه واقع است جبرئیل که حقی است آب آنجا شکر تا کت فرزیده خاتون نو و جبرئیل در کعبه کز
 جبرئیل کرده و بعد از مدتی روی جبرئیل آورد و مقدور جاسی تمیز نموده آب جلدی ساخت و بعد اقدام با تبه و دیگر باره طلوس گشت و او
 آورد و در با نام دیگر باره خواب شد و ناصر خلیفه بیرون کرد و اکنون در کعبه سنگت آب به او ان ملازم است طائف و حرفت و منی و جبرئیل در جانی